

ابوالفضل حاج قربانعلی

فانطی

چهره آفتاب حسین



ابوالفضل حاج قربانعلی

چهرهٔ دکتر فاطمی

مال مرار و سیمبد و هفتاد نورشیدی

چھپرا، داکٹر فاطمی

ابوالفضل خاں فرامانی

حردیچینی : قیام

لیتوگرافی : پیچاڑ

چاپ : گلشن

چاپ اول : ۳۰۰۰ نسخہ ، سال ۱۳۷۰

ناشر : مؤلف

فهرست

۹	سر آهاز
۱۱	فاطمی در یاریس
۱۳	اتهامات فاطمی
۱۷	فاطمی و آزادی قلم
۲۰	فاطمی و مردم
۲۲	فاطمی و رضا خان
۲۷	بحث با محمد رضا پهلوی
۲۹	پیشنهاد شاه به فاطمی
۳۱	فاطمی و محمد رضا شاه
۳۲	چه کسانی در رژیم پهلوی ترقی می کردند
۳۶	فاطمی و رژیم آرا
۳۹	دیكتاتورى
۴۱	فماد حكومت

۳۲	بر ضد استعمار
۳۷	مجلس فرمایشی
۵۰	احزاب و روشنفکران دایره
۵۳	عدالت اقتصادی
۵۵	دوراد سود قصد به جان فاطمی
۵۸	رفتن شاه
۶۱	زاهدی در مخیمگاه
۶۵	فرار شاه
۶۸	مهر و موم کالج سعد آباد
۷۰	بازجویی از افسران طرفدار شاه
۷۳	عوامل شکست اهمیت ملی
۷۵	نقش آمریکا در کودتا
۸۳	نقش انگلیس در کودتا
۸۵	کودتای انگلیسی - آمریکائی
۹۰	نخست دژبری زاهدی
۹۲	اخماری از وقایع ۲۸ مرداد از مطبوعات آن روز
۹۶	ارمنی و کودتا
۱۰۶	چهارفردان و کودتا
۱۰۹	تملیحات شاه ، پس از کودتا
۱۱۲	معرفی کابینه زاهدی
۱۱۵	یادگماهیهای فرمایشی
۱۱۷	قصص شاه در مورد دکتر فاطمی

۱۲۰	تورم بعد از کودتا
۱۲۲	فاطمی در منصفیگاه
۱۲۴	اختلاف به نفع از خود فاطمی
۱۲۶	دستگیری دکتر فاطمی
۱۳۱	ملاقات در بیمارستان
۱۳۶	انفعال فاطمی، فرزندان
۱۳۸	آخرین نامه دکتر فاطمی
۱۳۹	دفاعیات دکتر فاطمی
۱۴۱	افتتاحی خواهر دکتر فاطمی
۱۴۳	شهادت دکتر فاطمی
۱۴۷	سوء استفاده عوامل کودتا
۱۵۳	ثروت دکتر فاطمی
۱۵۵	شهادت دکتر فاطمی و مطبوعات جهان
۱۵۸	چهلمین روز شهادت دکتر فاطمی

سر آغاز

سید حسین قاطمی، در سال ۱۲۹۶ هجری شمسی در شهر نائیل، از پندری روحانی (سید علی معروف به سید العلاء) و مادری محترمه (سید طوبی دختر حجت الاسلام خدام العلوم) که هر دو از سادات طباطبائی بودند، متولد شد.

وی پس از تحصیلات ابتدایی، در نوجوانی، از نائیل به اصفهان رفت و ضمن تحصیل، در کنار برادرش سید پور قاطمی که دارای ابتکار روزنامه‌ای اخیر امروز بود، مشغول به کار شد و در رشته روزنامه‌نگاری به کسب تجربه پرداخت.

سید حسین قاطمی که می‌خواست در ورطه‌ی مهمیزی کلز کند و فعالیت بیشتری در امر سیاست داشته باشد و به علاوه تحصیلات خود را تا دانشگاه ادامه دهد، در سال ۱۳۱۶ به تهران آمد و از آنجا که بسا سبک شریه ستاره به مدیریت احمد ملکی آشنا بود، به ملکی مراجعه کرد و همکاری خود را، با سمت مدیر داخلی و سردبیر نشریه ستاره،

آغار کرد. احمد ملکی درباره او می گوید:

انصاف بی دهم که حسین فاطمی، با اینکه وارد سیاست بود اما فلم روان و خبری داشت. او در پرتو روز در کار روزنامه نگاری استعداد و نبافت بیشتری نشان داد تا اینکه برادرش برای قبول پست شهرداری به شیراز رفت و روزنامه باحضر را به او سپرد. فاطمی روزنامه را شخصاً زیر نظر گرفت و با کمک من (احمد ملکی) و با باری تسدین که آن روز تصدی وزارت فرهنگ را به عهده داشت، روزنامه باحضر به نهران انتقال یافت و خود شخصاً آن را اداره کرد.

حسین زمانی رسید که به اروپا رفت و روزنامه باحضر، بار دیگر، زیر نظر برادرش سید پور فاطمی قرار گرفت. از آن به بعد روزنامه دچار سقوط نسراژ شد و چون سید سید پور با سید حسین فاطمی تفاوت داشت، روزنامه با تحمل ضرر و زیان فراوان، تعطیل شد.

فاطمی در پاریس

فاطمی به خاطر مشکلات مالی، دوران تحصیلات خود را در پاریس به محلی می گذراند و مانند بسیاری دیگر از دانشجویان ایرانی متیم پاریس، دارای مشکلات فراوان بود. احمد ملکی در خاطرات خود می نویسد:

به منظور تأمین هزینه تحصیلات دانشگاهی حسین فاطمی دست به دامان برادرش مصباح فاطمی شدم که ثروت و املاک بسیار داشت و ثابت کردم که حسین فاطمی، دارای استعداد و هوش روزنامه نگاری فراوانی است (پس) بهتر است که وی در این رشته ادامه تحصیل دهد. بالاخره وی حاضر شد هزینه حسین فاطمی را تا پایان تحصیلات بپردازد و موافقی که حسین فاطمی در پاریس به تحصیل اشتغال داشت، کنفرانس صلح در آن شهر برگزار می شد و او بعد از ظهرها در جلسات کنفرانس صلح حضور می یافت و از سخنرانهای اعضای آن یادداشت هایی تهیه می کرد و به تدریج آنها را، ضمن مقالات و نشریه های

خود، برای روزنامه‌های ستاره، مرد امروز و یکی دو روزنامه دیگر تهران می‌فرستاد و به چاپ می‌رسید.

فاطمی در یکی از این مقالات نوشته بود: اوضاع ایران، بسیار بر سیاسی و سالمندی من می‌انزاید زیرا این رمانداران ما اصلاً دنیا را نمی‌بینند و حتی اخبار بومیه را هم نمی‌خوانند، حساب اینها صددرد و غلط است و اطینان دارم که تمام اعمال و حرکاتشان به ضد ملت و مملکت است و بالاخره به فنا و نابودی آنها می‌انجامد.

فاطمی در سال ۱۳۲۷ از اروپا بازگشت و در ۸ مرداد ۱۳۲۸ روزنامه باختر امروز را بار دیگر انتشار داد و در اسفند ۱۳۲۸، در حقه ملی، در کنار دکتر مصدق، مارزه را (به شکل تشکیلاتی) آغاز کرد و در ۲۹ آذر ۱۳۲۹ به وسیله حکومت رزم آرا به مدت سه روز به زندان رفت. در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ به معاونت سیاسی و پارلمانی نخست‌وزیر در کابینه مصدق منصوب شد و در ۲۷ آذر ۱۳۳۰ به منظور شرکت در مجلس دوره هفدهم، از مقام دولتی استعفا کرد.

وی در ۲۶ بهمن ۱۳۳۰، در طول مراسم سالگرد شهادت محمد مسعود مورد سوء قصد قرار گرفت و بر اثر اصابت گلوله مجروح شد و مدت هشت‌ماه تحت درمان قرار گرفت.

در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۳۰ بر نعت بیمارستان، انتخاب خود را به وکالت مجلس پذیرفت و در مهرماه ۱۳۳۱ شا پایان روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مقام وزارت امور خارجه کابینه مصدق باقی بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، ۱۸۸ روز مخفی بود و به فعالیت زیرزمینی علیه رژیم کودتا می‌پرداخت. در ساعت ۱۳/۵ روز شنبه

۶ اسفند ماه ۱۳۳۲ در مخفیگاهش دستگیر شد و همان روز در بک نوطه از قبل تعیین شده توسط عدلی چاقو کش رژیم کودتا در برابر کاخ شهرنایی با ۱۳ ضربه چاقو از پشت و پهلو زخمی شد که تا لحظه نبره‌اران از جراحات آن رنج می‌برد.

در تابستان سال ۱۳۳۳، داملی با جراحات و تب شدیده، در محاکمه فرمایشی نظامی شرکت جست و روز یکشنبه ۱۷ مهر ماه ۱۳۳۳، پس از سه ساعت شور طاعیری، رلی به اعدام او صادر شد و پانصد روز چهارشنبه ۱۹ آبان ماه ۱۳۳۳، در حالی که بر اثر ضعف قادر به حرکت نبود و در تب می‌سوخت، او را با مراکز پد میدان نیر لشکر ۲ درخی بردند و نبره‌ارانش کردند و با بر و میت او در کنار شهدای ۳۰ نفر به خاک سپردند.

اتهامات فاطمی

قبل از بررسی چهره واقعی دکتر سید حسین فاطمی، خاطر نشان می‌کنیم که او، مانند بسیاری اردشمنان اسبدار و استعمار، آماج حملات و تهمت‌های گوناگونی بود و این چندان تعجب‌آور نیست. این دست‌نوشته‌ها، در زمان ادعا به دست خود او نوشته شده است:

روزنامه‌های «موسی» از مثلاًشی شدن جبهه حبر می‌دهند. به بارز بها گفته‌اند که فاطمی برادر همان مه‌باح فاطمی است که از طرف انگلیسی‌ها هفت سال حاکم بر حوزمان سود، به علاوه در دین او سردهد می‌رود و روزنامه‌یی که اخیر شده شرکت نفت بود، قسمت خوشمزگی داشت که بیوگرافی من بود و آن عبارت بود از اینکه من، بی‌دین، بهایی، صنی و با مسیحی هستم.

انگلیس و عوامل او که می‌دانستند فرمول ملی شدن صنعت نفت و عبارات پیشنهادی معروف جبهه ملی را من در منزل سردارمان به

و کلاهی جبهه پیشنهاد کرده‌ام و از مقالات باحتر امروز، میزان مبارزات مرا تشویق داد. بودند و از اخراج جاسوسانی نظیر فداوار و رفیقش جبک و همچنین عوامل محرب دیگری که به اسم روزنامه‌نگار به ایران فرستاده می‌شدند مثل مجیر مشربۀ دہلی اکسپرس و مشربہای دیگر و خبرنگار روبر که به دست می صورت گرفت مصائبی بودند، سعی داشتند به هر قیمت شده از انتخاب من به عنوان نماینده تهران جلوگیری کنند و اگر به دورۀ روزنامۀ کمیانی مراجعه شود، جول ملی شدن صنعت نفت، به من بیش از اعضای جبهه وحش و ناسزا سوختند و عاقل بودند از اینکه همین هنگامها به میزان قابل توجهی، آرام مرا در تهران بالا می‌برد.

در تاریخ شریعت، وارد آوردن اتهام برای تحقیرکردن شخصیت دیگران، قدمتی دیرینه دارد. ولی عامل این فاجعۀ اجتماعی این واقعیت است که قدرتهای سلطه‌گر و دیکتاتورها، تاب تحمل اظهار نظر دیگران را به خصوص اگر به نفع مردم هم باشد، ندارند.

هیچ فیلسوفی، آزادی را نه مرز هرج و مرج ناپدید نمی‌کند، ولی اغلب آنها معتقدند که آزادی سیاسی، همان امنیت سیاسی و با اعتقاد به وجود این امنیت است.

در آزادی سیاسی، هر کس حق دارد تا آنجا که به جامعه آسیب نرساند، اظهار نظر کند و هرگز هیچ قدرتی بدون دلیل و منطق، نمی‌تواند نظر فرد یا افراد را رد کند و آنها را محرب بداند و نه صاحبان آن اتهام وارد کند. منسکبو می‌گوید:

امنیت سیاسی انسان، هیچ وقت مورد حمله قرار نمی‌گیرد، مگر

موقع انتساب آنهاست، بنا بر این آزادی مردم، مخصوصاً سینه به آن است که قوای جرایبی، خوب ندوبن شوند (شده باشند) و نافرینی که امنیت سیاسی تأمین نشده باشد، آزادی معنی نخواهد داشت.

و قاضی که می‌دانست استعمار و استبداد تا چه حد این مفاهیم را بیگانه می‌دانند، نوشت: لندن یکصد و پنجاه سال است که در شرق نجاج می‌ستاند؛ سلسله منقرض می‌کند و دودمان پادشاهی می‌سازد. خرابه‌شین را به کاج سلطنتی می‌رساند و دوستان ملتها را به خصااک سیاه می‌نشاند. مسلم است که از پیدایی و قیام مردم ما سخت رنج می‌برد.

پس بدیهی است که کشوری چون ایران در سال ۳۳، نمی‌تواند آزادی سیاسی کمایی چون دکتر قاضی را تأمین کند و علت هم استبداد داخلی و فشار استعمار خارجی است و این عدم امنیت سیاسی ناآنجاکسروش می‌باید که قاضی دشمن انگلیس را جاسوس انگلیس لقب می‌دهند. دکتر شبغه می‌نویسد:

همکاری از مفاعات سیاسی و پارلمانی سعی بر آن داشتند چنین وانمود کنند که دکتر قاضی، با قاضی‌های اصفهانی و خوزستانی که از ناطانی با سیاستگران لندن داشتند، قوم و خویش است. در حالی که قاضی از قاضی‌های تأمین برد و هیچ گونه فراہنی با آنها نداشت و به خاطر همین اتهاماتی که دشمنان به او نسبت می‌دادند، نزد من شکایت و اظهار ناراحتی می‌کرد.

فاطمی و آزادی قلم

در خاترو ز ناسیجی روزنامه مرد امروز، دکتر فاطمی به محمد محمود نوشت:

روزنامه‌یی که چاپلوسی می‌کند و در سال يك نفوهم منتشر می‌کند، به آسانی به حیات خود ادامه می‌دهد ولی روزنامه تو که مدافع عدالت و حقوق مردم و مخالف فساد و دیکتاتوری است، با هزاران رحمت، انتشار می‌یابد. در چنین مملکتی که همه چیز حریف است، آزادی، قانون، عدالت، مساوات، مذهب، بشریت، مسلمانان و دین و آیین، ملحقه اغراض و شهوات مشتی فاسد و ناپاک و خربص و جاه‌طلب است، اداره يك روزنامه جنگو، شجاع و بی‌پلک و در عین حال باتقوی و درست، مسلماً محقره به شمار می‌رود.

فاطمی می‌گفت:

پست سال است که در ایران، آزادی مقهور اراده و امیر بیک رژیم کشنده و خطرناک بود و بسیاری از عزیزان فرزندان لایق این

مملکت را به جرم مبارزه با رژیم خودسری و استبداد کشند، ما هنوز معنی عدالت را نمی فهمیم و کلمه آزادی را که به قول مسادام رولاند، تمام جنابها و ارباب عوان و به نام او مرتکب می شوند، نشناخته ایم. فاطمی می افزاید:

آزادی برای مردم مملکت ما حکم خواب، خیال، وهم و تصور را پیدا کرده است و ما طوری به استبداد، روزه، تجاوز و تعدی آشنا شده ایم و با این مظاهر اعصار اولیه حلفت خو گرفته ایم که دنیای آزاد و غیر مفید، در نظر ایرانی، وجود خارجی ندارد و حتی نمی تواند تصور کند که می توان آباد بود، می توان چاهلوسی نکرد و وطن فروشی، شرط موفقیت محسوب نمی شود. در مملکت ما، از هزاره و دستاویز، هر روز خانه دهقان و کارگر و کاسب را دولت، فقط برای اینکه سر بهیزه در اختیار دارد، می چابد و این زورگویی تا به حدی است که در تمام ابر بقی سباه، از این بزرگترین نمونه نوحش، کمتر اثری می بیند. در ایران که بی عدالتی، غارتگری و تجاوز، به اوج انحود رسیده است و طبقه اول یعنی معنود و انگشت شمار (افراد بان رژیم) صاحب همه چیز شده و مملکتهای نوغان ثروت و اراضی را زیر نفوذ و قدرت و اختیار خود گرفته اند، وقتی روزنامه ها، این صدای مردم، می خوانند این مقاصد را برملا کنند، رژیم جلاد و خون آشام، نمی تواند آن را تحمل کند.

همه دیکتاتورها که طلوعشان با جلال و هیروت و غرورشان با خفت و ذلت و خواری است، مطبوعات را بخوار خودشان می دانند، ولی روزنامه ها، تا دم فیر، آنها را بدرقه خواهند کرد.

وقتی برای سامور بشر و به کار بردن نسیخ استبداد علیه

مطبوعات، فانسون سنگینی وضع شد، فاطمی نوشت: هشت حاکمه ایران حبال کرد با گذرانیدن یکی از سنگین ترین قوانین مطبوعاتی دنیا می تواند جلوی قلمهای آزاد را که در حلقه بندگی پول، زور و غیره در نمی آیند، بگیرد و فساد و خرابی و بدبختی موجود ملت ما را مکتوم نگاه دارد، غافل از اینکه قوه روزنامه را هیچ کس و هیچ چیز جز دنائت و کونه نظری خود صاحبان قلم نمی تواند بشکنند.

فاطمی و مردم

ملت ایران، مردنی نیست. این نازیانها، این دلقک‌بازها و این حفنانها، افکار او را بیشتر بدواز می‌کند. مطمئن باشید که ما این قدرت را داریم که ملت را آنچنان حاضر و آماده سازیم تا این مقام را از دزدها بگیرد و مزای بدکرداران را بدهد.

فاطمی، در این حال که از جانب مردم حرف می‌رود، می‌خواست ملت را علیه استبداد و استعمار به حرکت درآورد و لذا با شجاعت می‌افزود:

در این نبردها با مرگ با افتخار با زندگی فرین به شرافت به جنگ ما خواهد افتاد و این دو راهی است که امروز ملت ایران باید انتخاب کند: «با مرگ با زندگی». و در انتخاب کردن این دو طریق بیش از هر چیز باید بداند که آن مرگ، حتماً بابنی فرین به شرافت باشد و «مبطلور آن زندگی باید فرین با افتخار باشد زیرا آن زندگی را که قبول می‌کند و در پناه آن دفاعی اقامت می‌سازد، بدون

سرافرازی و شرافت، زندگی نیست.

این تازیانه‌ای که ۲۰ سال بر روی استخوانهای فشرده شده جامعه ایرانی فرود آمده و این کوه مصائب که بر جان و تن وی تحمیل شده، آباکافی نیست که از این حواب‌گران بیدارش کند و از این حالت اعضا و موهوشی رهایی‌اش دهد؟

فاطمی، به سبب حس مسئولیتی که داشت، مثل شیر می‌غروشد و خطاب به ملت ایران بانگ بر می‌آورد که برخیز و بیدار شو. این خواب طولانی، افتخار را از دست تو گرفته است. تو معجزه تاریخ جهان بودی و روزی، از مرط غرور، بر دریاها تازیانه می‌زدی. چرا امروز در مقابل استبداد و استعمار چنین خاموشی و به حواب غفلت ادامه می‌دهی؟ ملت ایران، برخیز و بیدار شو. تو ۴۰۰ سال در حوابی عمیق فرو رفته‌ای و دشمن اعضا و اعصاب را تخریب کرده است.

از آن روز که پادشاه بحث بر گشته صغری - شاه سلطان حسبی - نفسدیر را در نفوسم نساج و تخت ایران دحالت داد و به جای اینکه سریزه و شمشیر در دبدبه حصم بنشاند، به حادوگر و دعاویوس متوسل شد، این شکست، تو را امردده و خشکین کرده و روح تو، نبوغ تو، شخصیت تو و غرور تو را شکسته و کشته است.

به قول فاطمی، ۴۰۰ سال سپری شده ولی ما هر روز يك قدم به انحطاط نزدیک‌تر می‌شویم و در این ملت، همه چیز ایران تحلیل رفته است و موقعیت سیاسی ما، تربیت اخلاقی ما و وضع اقتصادی ما، فرس نزولی را پیموده است.

۴۰۰ سال است که ملت ما، مملکت ما و همه چیز، سیر فزاینی

را طی می‌کند و به عقب برمی‌گردد و آنچه از افتخارات دیروز ذخیره داشته، همه را خرج کرده است و امروز دیگر هیچ ندارد. امروز به جز گروه پاسدی که بر روی اسبخوانهای خرد شده او جنگ و نزاع می‌کنند و در دعوای وزارت و کالت، بر سر و مغز بکندگر می‌کوبند، ملت و مملکت ما ایران، «الك چیر دیگری نیست».

فاطمی که می‌دانست خواست اسبداد و استعمار این است که ملت را فرسوده و خسته کند و هرگونه امید را به بنام و هر نوع حرکت را به خمودی و هر احساس آزادیخواهی را به خیالی واهی تبدیل سازد فریاد برمی‌آورد که: ما هرگز نمی‌میریم، زیرا ما زنده عشقم، ما با دنیا و تاریخ در یک دور به وجود آمده‌ایم. سرها پیش، در روزگاری که جهان در لجة بی‌عدالتی و غوطه‌ور بود، ما مرشد نظام اجتماعی بودیم، ملت ایران مردنی نیست و این نازیبانها و این دلق‌بازها و این خفشانها، افکار او را بشتر بیدار می‌کند و آنچنان روی اعصابش اثر مثبت می‌گذارد که حیران عقلمهای گذشته خواهد شد. آیا این طور نیست؟ ما صاحب این خانه هستیم. ما باید آن توانایی و آن شخصیت ذاتی خود را پرور دهیم که هر نالایی است و هر ونگرد بی‌فکر و بی‌شعور و بی‌مرویا نتواند حاکم بر مقدرات ما و این مملکت شود. برای اجرای این خواسته برحن آماده شویم و بدانیم که قدرت و ثروت هر وزیر و وکیل، از ملت ایران است، پس چرا باید بگذاریم که آنها بر خلاف میل و اراده ما قدم بردارند و با بخواهند افکار پسوچ و بی‌معنی خود را بر ما تحمیل کنند؟ ما باید مرد و مردانه و بدون بیم و هراس از زور و اسبداد، با یک حرکت مربع، موجودیت خود را

عبان کنیم و آنها را از بساط حکومت برانیم و سروکارشان را به چوبه دار حواله دهیم.

و سپس خطاب به دولت سهیلی گفت: مطمئن باشید که این قدرت را در خود سراغ داریم و ملت آماده است.

فاطمی و رضاخان

دکتر فاطمی، شخصیت برجسته‌ای بود که علت اصلی مشکلات کشور و مردم را به خصوصی می‌شناخت و آن را بدون هراس عنوان می‌کرد. او با وجودی که می‌دانست اگر ذره‌ای نرمنش به خرج دهد، از نعم امکانات دربار بهره‌مند خواهد شد، دربارۀ ناساجداران زورمند چنین می‌اندیشید:

چرا باید کشور ایران را دست بسته به بلك غول بیابانی مثل سردار سپه سپارند و او در ایران و زبم وحشت و ترور به وجود آورد؟ در کشوری که نابرج و انحرافات او نمایندۀ مدیبت و عظمت کهنسال است، تمام آثار و علائم فرون وسطی، از محبس قصر تا دسبند فیانی و آمبول مرگ و دبو ترور، همه جانمایان است و در هر اداره و هر کوی و برزن، مظاهر (نکبت‌بار) آن به چشم می‌خورد.

فاطمی می‌گفت: چرا باید کسی چون رضاخان، اشران را اداره کند و کسی چون مختاری رئیس نظمیه و جواد عامری وزیر امور خارجه

باشند؟.

فاطمی به خوبی می دانست که این حکومت‌های پشوالی، عروسک‌های بی اراده‌ی بیش نیستند که هر چه به آنها دیکته شود، همان را اجرا می کنند، لذا در مورد رضاخان گفت: پهلوی را برای آزاد کردن ملت ایران نبردند، همان طور که او را برای سعادت این ملت نیاوردند. آنها هر وقت تشنه دادند که آوردن او مناسب است آوردند و هر وقت بی بردند که ضرورت اقتضا می کند او را بردند. و در این مدتی که رضاخان در رأس کار بود، به چنان ضحایع و رسوایی‌هایی دست زد که هر صحت دلی را به لوزه درمی آورد. رضاخان، افراد را بدون هیچ تفسیری، فقط به حرم آزادبخش می گزید و در محس قصر حای می داد و اموالشان را تاراج می کرد و پس از ۵ - ۱۰ - ۱۵ سال حبس، آنها را در زندان مسموم می کرد و جسد بی روحشان را به خانواده‌های بدبخت و بلا درنده‌شان، تحویل می داد.

این بود نتیجه آن طرز حکومت و این بود یادگیری که رضا شاه برای ابران گذاشت و رفت. سردار سپه، بسا سوءاستفاده و برقراری حکومت نظامی، بنیان حکومت ملی را ویران کرد، رشوه خورزی و دزدی را رواج داد، ملک و همتی را تاراج کرد و مال مردم را به انواع حلی گرفت.

بدین معنی که رضا شاه گذاشت، کار را به حای رساند که وقتی پس از رفتن دارایی او را حساب کردند چندان بود که می شد از صد آباد تا جزیره مورپس را از آن ابدوحنه‌ها با ربال قتره فرش کرد. رضاخان در این کار تنها نبود بلکه از این حال کرم هزاران شاگرد بهتر از استاد

پدید آمدند.

فاطمی حتی کار رسیدگی به حساب دستگاه جبار حاکمه را به آمجا رساند که پس از برکناری رضاخان، خواستار رسیدگی به جرائم و ردای او شد و گفت: به کارهای امرای ماباک رسیدگی کنید و صفحات تاریک و زنگین ۲۰ ساله را روشن سازید تا معلوم شود که وزیران سابق، به چه دلیل، در برابر هرگونه دیکتاتوری دیروز، به سکوت می‌گفرانند.

دکتر فاطمی می‌خواست بگوید که هر کس که در حکومت شرکت دارد اگر فساد، نپاهی، رشوه، استبداد و دیکتاتوری را ببند و اعتراض نکند مجرم است و این بکنه پذیرفته نیست که من مأمورم و معذور و لذا به تمام کسانی که به بحوی یا رضاخان همکاری داشتند و جان‌گشودهٔ بیت‌المال را چپاول می‌کردند، به این شکل هشدار می‌داد:

اگر دیروز با بودن قدرت و حش آوری که کلاش ترور و آدم کشی بود، ملت نمی‌توانست دم بزند، زوری فراخواهد رسید که همین ملت، حساب دردها و قلدرها را که اکنون آزادند و خود را پشت دیوار حمایت دربار پنهان کرده‌اند، خواهد رسید و مجازات منجاوزین به حقوق خود را، با شدت هرچه تمام‌تر، اعمال خواهد کرد.

بحث با محمد رضا پهلوی

وقتی حملات دکتر فاطمی علیه رضاخان به اوج خود رسید، محمد رضا پهلوی برای آنکه از سبیل حملات دکتر فاطمی بکاهد، با لحن التماس آمیزی خطاب به وی گفت: شما چرا تا به این حد از مردم که هر خدمت به ایران کلری نکرد و سرانجام هم از وطن آواره شد و در غربت درگذشت، در روزنامه حرد، به بدی باد می‌کنید؟

دکتر فاطمی که می‌نواست به راحتی با شاه وارد معامله شود کافی بود، با کمی نرزش، دل شاه را به دست آورد و صاحب هزاران امتیازی شود که خیلیها در حسرت آن بودند، اما صریحاً به‌شاه پاسخ داد: پسر شما ۲۰ سال دیکتانوری کرد، ظلمی که او کرد و منمی که اطراپانی روا داشتند، بسیار وحشتناک است و امکان ندارد من او را فرسخی کرد که او از این ماجراها آگاه نبوده است. بنابراین او در رژیم مملو از ظلم و فساد حرد، آگاهانه مفسر است. از سوی دیگر، پدر شما از همان سالهای اول، به جمع آوری مال و ضبط اموال و مستغلات مردم به نام

تعود اقدام کرد. آیا این رفتار و چنین کسی، مستحق این نیست که به پدی باد شود؟

پیشنهاد شاه به فاطمی

مردمان صاحب‌اندازان در بهمة صاحت نسا آنجا اقتصاد و مبارزه می‌کنند که هنوز به قدرت نرسیده‌اند و همین که احساس کردند قدرت در دست آنها است، دست از اقتصاد و مبارزه می‌کشند و محافظه‌کارانه از سنگر پست و مقامشان حراست می‌کنند، ولی در مورد فاطمی این مطلب صادق نیست. او انسان اصلاح طلبی بود که برای هدف مقدس، پیشنهادهای مهمی را رد نکرد و وسوسه هیچ مقامی نبود؛ کاری که از کمتر کسی ساخته‌است به‌خصوص در دنیایی که برای کسب پست و مقام، هر حیانت و خیانتی را مباح می‌دانند و هر مانعی را از میان برمی‌دارند و حتی از کشش پدر، برادر و فرزندان خود هم آغایی ندارند. در چینی و انصایی اگر کسی حس می‌کند که با قبول پستی مهم به‌انزاد دست‌استداد و استعمار تبدیل می‌شود و در مقابل مردم مستعبدانه موضع می‌گیرد و در نتیجه از آن پست صرف‌نظر می‌کند و مطمئن است که اگر حاکم نباشد محکوم خواهد شد، انسان ارزشمندی است که باید سر او ارج نهاد و

فاطمی استحقاق این ارجح را دارد. گواه این ادعا، مطلبی است که می‌آید:

وفقی دکتر مصدق کمال داشت، گزارش هفتگی دولت را دکتر فاطمی به سمع شاه می‌رساند. شاه پس از شنیدن گزارش کارهای دولت، با شیطنت خاصی خود گفت: اعتراض باید کرد که به حیاطر آنهمه زحمت و فداکاری و جانفشانی و کارهای سنگین، به لحاظ کمولت، سخت جسته و فرسوده شده و باز به استراحت دارد. به نظر من حا دارد که ضمن تجلیل فراوان از وی، شخص فعال دیگری از همکارانش مانند شما، جای او را بگیرد تا بتواند دنباله این بهشت را ادامه دهد.

دکتر فاطمی، ضمن رد پیشنهاد، عین مطالب را برای مصدق بازگو کرد و یکی از دلایل دومی شاه با فاطمی نیز همین بود، زیرا فاطمی نه تطبیع می‌شد و نه می‌نرمید و با وجود آنکه هدف آماج همه گونه حمله و اتهام بود، ولی مثل کوه می‌ایستاد که در تاریخ آن روز بی‌نظیر بود.

فاطمی و محمد رضا شاه

دربار پهلوی، از همکاران عزرائیل است. اگر می‌خواهی بدانی که چه کسی عمرش به پایان می‌رسد از دربار پرسی، زیرا دربار است که هر وقت خواست، به زندگی دیگران پایان می‌دهد. وفنی در کشوری وضع بدین منوال است و وفنی ملت می‌بیند که پس از آن دیکتاتور (رضاحان) باز هم اعمال گذشته مثل استبداد و قانون شکنی ادامه دارد، چگونه این ناملاهیات را ببیند و دم نزند؟

وفنی بك دیكتاتوری سقوط می‌کند یا حکومتی بساط حدود را برمی‌چیند، معنی اش این نیست که رژیم لباس عوضی کند و اسم خود را تعبیر دهد، بلکه باید همه عوامل آن به دست عناصر ملی محاکمه و محازات شوند.

فاطمی همچنان که رضاحان را مورد حمله قرار می‌داد، پسر او را هم به باد انتقاد می‌گرفت و محمد رضا شاه را بیش از مهره‌یی برای استعمار نمی‌دانست و حتی درباره‌ی با معارت انگلیس پراسر می‌داشت

نما اثبات کند که سلطنت نمی‌تواند حافظ منافع ملت ایران باشد. وی می‌گفت:

من همیشه گفته‌ام حتی این سود که پیش از بستن معارنجانیه و کنسولگریهای دولت انگلیسی، در ایران مرکز تنگ و رسوائی (دربار شاه) که انگلستان را خالق خود می‌داند و ساخته و پرداخته «ایرون‌ساید» کلنل انگلیسی و «ملوارد» معروف است، کوبیده خود و بساید اول در خانه مجری اراده اجنبی‌ها را گل گرفت.

وفی فاطمی عقیده‌اندگی، رنج و محنت و اسارت و ناراضایی و درماندگی مردم را می‌دید و احساس می‌کرد که سر نیزه دبکانونوری، مردم دردمند و آزردۀ او را نهمیدند می‌کند و کشور رو به انحطاط، خرابی، بامی و ناامیدی می‌رود و اراده و افکار مردم در مقابل چکمه پویشان رزیم، هیچ ارزشی ندارد، همه آنها را به حساب شاه می‌گذاشت و می‌گفت:

این حکومت، مسئول همه چیز است و قدرت بعد از رضاشاه است که با قدرت سر نیزه و فشار شدید و هزاران وعده پوچ و دروغ بگذاشت که چند صباحی در این کشور، مردم صاحب عنوان «آزادی» و مالک قدرت خویش باشند.

مردم، در نتیجه اعمال قدرت ۲۰ ساله، رنجور امیدوار برگردن داشتند و حکومت نور عتاب و افکار، نافه آخر فرار، پابرجا بود و هنوز مدح و ثنا از مجلس شورا بلند بود و هنوز نافه شرق، به آیین اعطای نشان افتخار و بخشیدن مدال بافت و درجه سردوشی و برگزاری جشنها و سرودها، اوقات را طی می‌کرد.

وحشت و ترس، به اندازه‌ی پر مردم مسئولی بود که حتی در
 دفاع آخر حیات رضاتاج، کسی باور نمی‌کرد که دست مرگ و ترور
 از سر آنها کوناه شده است و همینکه عصامت پناور کند، حکومتی
 دیگر که وارث آن وحشت و ترس و آذسختی بود، به ادامه همان روش
 پرداخت.

چه کسانی در رژیم پهلوی ترقی می کردند؟

در يك کشور آزاد و منرفی، دولت وقت برای پستهای حساس کلیدی، کسانی را برمیگزیند که دلسوز مردم، بافتوا و کاردان باشند و از تکبر و دروغ و خودخواهی و رشوه و ظلم و ستم و خودمحوری و رباکاری به دور. از این رو است که از طریق اطرافیان زمامدار، می توان پی برد که او چگونه انسانی است و حکومتش چه شکلی دارد. اگر دست اندرکاران رژیمی از فضلا و دانشمندان و علما و مردان متقی بودند، مسلم است که شخص زمامدار نمی خواهد کشور را اسیر فساد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کند، اما اگر مردان کاردان و دلسوز و پرهیزگار، در زندان، در تبعید، در انزوا و پسا بسالای جوبه های دار بودند، ابد داشتن دل بستن به زمامداری که چنین کرده است، از جهل و نادانی نشأت می گیرد. در زمان پهلوی، افرادی برای پستهای مهم انتخاب می شدند که فاسطی درباره آنها و انتخاب و انتصابشان و ترقی در کشور شاهنشاهی، چنین می گفت:

شما می بینید که در میان مردم، هر کسی از همه نفوذتر، کثیف تر، دزدتر و شادتر است، ترقی می کند و در فاصله کوتاهی مزد بی نفوایی، پستی و ذلالتش را از حساب عمومی می مانند.

در اینجا (ایران) هر دولت، انحصاری این است که بک نوکر مطیع و صدیق اجنبی به شمار آید و به مردم با نظر حضارت و غلامی بنگرد و این افراد موفق هستند.

متعلق این دولتهای خود سرورخانه و وابسته این است که گردن کلفتها، چپاولگران و صاحبان زور و نفوذ، هر کاری می خواهند بکنند آزادند و هرگز به پای میز محاکمه نروند و به هیچ کس حساب و کتابی پس ندهند.

در این کشور، از دولتی سر حکومت فساد روزی میلیونها تومان رشوه گرفته می شود، سالی میلیاردها تومان اموال عمومی به غارت می رود و روزی نمی گذرد که در معاملات کلان و سنگین، دست سوءاستفاده چندین نفر سرشناس دخالت نداشته باشد، اما آنها کسی شنیده است که بک دزد چپاولگر وابسته به رژیم را دستگیر و محکوم کرده باشند و از بک دورگو و فلندر بپرسند که چرا فدرتی را که از رنج و خون مردم ضعیف به دست آورده ای، علیه خود ایشان به کار میبری؟

فاطمی و رزم آرا

پناه به نوشته دکتر شبانه، يك روز خبر دادند كه رزم آرا برای دیدن دکتر فاطمی خواهد آمد. دکتر فاطمی كه به هیچ وجه رابطه دوستانه‌یی با امثال رزم آرا نداشت و حتی از مخالفین او بود، از این بابت تعجب كرد. سرانجام در اطاق پذیرایی، فاطمی و رزم آرا با هم رو به رو شدند و رزم آرا شروع به گله و شکایت كرد و گفت: شما چرا این قدر در روزنامه‌ها به من حمله می‌كنید و گناه دیگران را به حساب من می‌گذارید و تصور می‌كنید كه نوبت روزنامه‌ها به دستور من انجام می‌گیرد، در صورتی كه من به هیچ وجه دخالتی در این مورد ندارم زیرا نوبت روزنامه‌ها به دستور حكومت نظامی صورت می‌گیرد و من مطلقاً در كار حكومت نظامی دخالت نمی‌كنم. این نكته را هم بپذیرید كه برخی روزنامه‌ها، مطالبی می‌نویسند و اشتباهاتی می‌كنند كه كاملاً برخلاف حقیقت است و در شان و مقام مطبوعات نیست زیرا روزنامه‌ها باید مردم را هدایت كنند نه اینکه مطالبی برخلاف واقع و

نزاكت انتشار دهند. به نظر من روش مرخی از مدیران جرابد، مخالف مصالح کشور است.

فاطمی به دنبال سکونی گویا، پس از شنیدن مطالب رزم آرا، با صداقت تمام چنین آغاز سخن کرد: شما باید بدانید که روزنامه‌ها، زبان مردم و منعکس کننده افکار عمومی هستند. این مطبوعات آزادند که خواسته‌های برخاستن مردم را منتشر کنند و به گوش هیئت حاکمه برسانند اما، در مقابل، شما می‌خواهید با توفیق روزنامه‌ها، آزادی را نابود کنید و دهان مردم را ببندید و نگهدارید که صدای آنها در دنیا منعکس شود. مردم ما سالها است که زیر فشار هیئت حاکمه زورگو و ناصالح فرار گرفته‌اند و از احقاق حقوق حقه خود محرومند. آنها خواهان آزادی مطبوعات هستند تا بدان وسیله بتوانند خواسته‌های خود را در جامعه منعکس کنند. دیگر آنها زیر بار این شعبش و ناپسمانی نمی‌روند. این مطالبی است که روزنامه‌ها می‌نویسند. این نوشته‌ها، چیزی جز خواسته‌های مردم نیست.

پس از سخنان دکتر فاطمی، رزم آرا می‌نویس: گفت: آقای دکتر، من تصور می‌کنم که شما زیاد روی این مردم حساب می‌کنید، در صورتی که اکثریت این مردم فاقد فرهنگ سیاسی هستند و از امور سیاست بی‌اطلاعند. آنها «مواره تابع قدرت» هستند و به همین دلیل برای آنها يك حکومت قوی لازم است که بتواند امور را اداره کند، چرا که اگر به مردم آزادی کامل داده شود آنها به طور قطع سوءاستفاده کرده و مملکت را به هرج و مرج و اغتشاش خواهند گشایند. بنابراین شما موجب آن نشوید که مملکت دچار بحران شود.

در این لحظه دکتر فاطمی سخت حشمتگین شد و در پاسخ رزم آرا گفت: بهمسار، فکر می‌کنم که اختلاف اساسی مملکت و روزنامه‌های آزاد بخواد این مملکت با شما بهشت حاکمه دست‌نشانده اجنبی بر سر همین نکته است که شما بر این مردم حکومت می‌کنید ولی برایشان ارزشی قائل نبینید و فکر می‌کنید که مردم به حقوق خود واقف نیستند، در صورتی که این ابده سر خلاف حقیقت است و مردم ماکاملاً به حقوق خود واقف بوده و رشد سیاسی دارند و دیگر نمی‌توان آنها را اغفال کرد. چه، مردم برای آزادی و استقلال کشور بخود، اهمیت و احترام بسیاری قائل هستند. آنها خواهان آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات هستند و اگر روزنامه‌ها در این باره مطلبی می‌نویسند غیر از خواسته ملت نیست، زیرا ملت دیگر نمی‌خواهد زیر سلطه دیکتاتوری و فلدیری به سر برد و دیگر نمی‌تواند زیر سلطه حکومت دست‌نشانده و فاسد برود. ملت از این دستگاه حاکمه، دلسرد و خسته و ناامید شده است.

فاطمی سپس افزود: من با خدای خود عهد کرده‌ام که تا جان در بدن دارم، با زبان و قلم، با این شروع حکومت‌های فاسد مبارزه کنم و از خواسته‌های هر حق این مردم شنیدیده و محروم، حمایت کنم.

رزم آرا پس از شنیدن دفاعیات تند دکتر فاطمی، چون استدلالی نداشت، ناراحت شده و با حالتی پریشان و درهم سرخاست و بدون خدا حافظی خارج شد.

دیکناتور

۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وآلِهِ الطَّيِّبِينَ

۱۰۰

۱۰۱

ضرورت شده و جماعت فرمای دیکناتور، رشته هست و نیست کشور را گسیخته و پلانکیفی، نشنح احصاب و نشوبش افکار و اذهان و بالاخره سکوت مرگ و روح باس را در همه جا حکمفرما ساخته اند. ولی من به دیکناتور هشدار می دهم که برای خفقان افکار، دست و پا نکند و به فکر فشار بیشتر نباشد زیرا هر چه زنجیرهای نازک بر گردن مردم بگذاری، ما بیشتر این جنب و جوش را مذهب و خانه می دانیم و می بینیم که دستهای نیرومند اجتماع، برای انتقام گرفتن، به طرف تو دراز است. باز هم میل داری بیشتر تجربه کنی؟ بفرما.

فاطمی می گفت: ثمره شش هفت سال ریاست شهربانی محنتی، چندین هزار مطلوبی بودند که تنها در زندان قصر جان سپردند و جابالت و آدمکشهای سر ریب جانجو و بی ناموسهای آب و آبرو ساید و عیال نظیره، نارنجی ساخته است که دنیا از باد نخواهد بسرد و در این کشور، زیر چکمه های دروغبانه دیکناتور، نه برای کسی مال و نه

برای خانواده‌یی حبشیت و نه برای شی جان بافی مانده است که شما از آن سر دنیا، بار دیگر رضاشاه را بازگردانید تا آنها را نملک کند ولی از باد نبرد که با این وجود، آزادخواهان و روشنفکران و طبقه حساس و لایق این مملکت، ناز و روزهای اول این مبارزه را طی می کنند و مسلماً ما می دانیم که این غارتگرها، ببدادگرها و دیکتاتورها که ایران را تا لب پرنگاه نرسنی برده، عواملی داشته و دستهای جناحکاری وجود داشته که چنین اجام نبرد و ناری را برای ما به وجود آورده است، اما ما زنده انقلاب هستیم و ما از میان دریای خون رسته‌ایم و ما می‌توانیم اندیشه بشری هستیم و نمی‌گذاریم کشورمان به سوی بربریت و استبداد فرون و سطایی پیش برود.

فساد حکومت

۱۱

۶

فاسطی برای از میان برداشتن فساد کشور، انگشت را روی کاسب جزء و ماموردون پابگذارندامری و کارمند می بضاعت نمی گذاشت بلکه ریشه را پافته بود و با شجاعت و جسارت هر باد سزمی داد که: این رمضان و پسرش هستند که بسك عمده و چال فاسد را که کار عمده شان دزدی، خیانت، جاسوسی و وطن فروشى است اعصم از کشوری و لشکری، دور خود جمع کرده و آنها را پرورش می دهند و در نهامی شتون مملکت از امور سیاسی، نظامی و اداری گرفته تا مسائل اقتصادی، در معاملات بزرگ و کوچک، با دولتها و با شرکت های خصوصی داخلی و خارجی، ذبفع بوده و برای پر کردن جیبهای خود و واريز در حمایت های بانکی، از هیچ اندامی فرو گذاری نمی کنند و این بزرگترین راز پنهانی ما از سال ۱۲۹۹ تا به امروز است.

بر ضد استعمار

«بزرگترین ملای قرن ما که مانع سرفی، پیشرفت و رفاه ملت ایران شده است، سیاست تجاوزگر و جابرانه انگلستان است که باید آن را به هر نحو شده نه تنها با پس‌ن سفارت و کنسولگریهای انگلیس و قطع روابط اقتصادی بلکه به هر طریق ممکن، جلوگیری کرد.»

فاطمی، برای دستیابی به این هدف، نخست پیشنهاد کرد صنعت نفت ایران ملی شود که از سوی جبهه ملی به تصویب رسید. سپس با بستن کنسولگریهای انگلیس و مؤسسات فرهنگی آن کشور در تهران، مشهد، اصفهان، تبریز، زاهدان، رشت، کرمانشاه و کرمان، شبکه‌های جاسوسی بر بنیانها را تعطیل کرد و طوایف نکشید که دکتر مصدق و دکتر فاطمی، به قطع رابطه با لندن همت گماردند و ایران را از زیر بار سیاستهای فریفته این استعمار پیر، رهایی بخشیدند.

وقتی فاطمی پست وزارت خارجه را به دست آورد و علیه استعمار انگلستان وارد عمل شد، همین سیاست استقلال طلبانه، در کشورهای

جهان، بنویس: در خاور میانه، سروصدای فراوانی به پا کرد و موجب خرمندگی دولت چرچیل در پارلمان انگلیس و در محافل بین‌المللی شد و همین امر باعث شد که لندن، دربار و احزاب وابسته به احزاب، وارد عمل شوند تا دولت مصدق را به سقوط بکشانند، به خصوص که فاطمی اشاگرهای خود را تا به آنها گسترش داده بود که می‌گفت: در خانه شماره ۱۰ (داونینگ استریت) نقشه منطقه ۵۰ ساله دوم برهمنی و حیات ایران را کشیده‌اند و آشپانه جاسوسی آبادان این طور گمان می‌برد که يك ديكتاتور چکمه‌پوش وابسته، خواهد توانست افلاً تا يك ربع قرن دیگر، نفسها را در سینه‌ها حبس کند و نگذارد که صدایی از دلی برآید. وزارت خارجه انگلیس، پرونده‌های کهنه را ورق می‌زد و خیال می‌کرد که من آن پرونده‌ها، همان ایران است که «هاوارد» سر فوشش را به دست گرفته بود و سفرات، بما مشورت پادوهای سفارت، کابینه می‌آورد و می‌برد.

لندن برای اینکه مالیه ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون دلار به حبیب‌صاحبان سهام شرکت انگلیس نفت و خزانداری انگلیس بربرد، به این مطلب اصرار می‌داد که تمام این مملکت در آتش بسوزد و با به‌تکام ازدهای ديكتاتوری سابق بيفند.

رؤییم خوش و کشیده استعماری، هرگز احساسات بشردوستانی و عدالت و انصاف را نمی‌شناسد و با این کلمات، با پوزخند تمسخر و استهزا دوباره می‌خود زیرا اساسی سیاست مستمرانی بر این است که ملتی مثل ملت ایران، هرگز قدرت حرکت و طغیان، پیدا نکند و استعمار بتواند حداکثر استفاده را در کمترین ضابطه برد.

ظهور دیکتاتوری نظامی و تشکیل کابینه رزم آرا اولین آرمایش جدید انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم بود اما دست خوانای بک سرود و سدا کار، طومار خیانت فرزند ناحیات وطن را در هم پیچید و نقشه‌های مضر و خطرناک او را در دل حالک مدفون کرد.

خطای مله‌های این اثر را در ایران و در دنیا باقی گذارد که اگر احببی غارتگر بخواهد از راه دیکتاتور نرانی، نفوذ نیگین و شرم آور خود را به ملت ما تحمیل کند، جوانان فداکار و مبارز به قیمت خون خود، حاضر به شش لنگه‌ای بدنامی از دامان وطن خواهند بود.

میلیونها مردم که زندگی و موجودیتشان آلت اغراض و مطامع خداوندان مستمرات بوده است و کثیف‌ترین و سبزه‌سیرین حکومت‌های دست‌نشانده را تحمل کردند، دیگر حاضر نیستند به آن راه و روش دبیرین تسلیم شوند و مقدراتشان را در احبار نوطیها و دسپه‌های سفارت بگذارند، شما نسو کمران اجنبی متوجه شوید که آفتاب عمر امپراتوری ملکه و بکتوربا، سالها است که غروب کرده و اکنون فقط سی خواهد از اعتبار گذشته، از شاناز و از حرکت و اعرای مرزهای سیاسی، بهره‌برداری کند.

رژیم نیم فئودالی و نهنگان درگاه سفارت، هر دو باید گورشان را از این کشور گم کند و وجود مزاحمتشان، برای همیشه محو و مدفون شود.

فعالیت مرموز اینتلیجنت سرویس، شکل وسیعی از سرگرفته شده و به طور آشکار، مأمورین انگلیس به خانه مهاجر و انصار، آزادانه می‌آیند و می‌روند، طرح قتل و کشتار می‌برزند، نقشه کودتا می‌کشند و

هنوز سفارت انگلیس، جنیش شرافتمندانهٔ مردم ایران را به شوخی تصور می‌کند و شما (استعمارگران) خیال می‌کنید که يك ملت، همین-طور مثل مرده و مجسمه بی‌حرکت و ساکت خواهد ماند و این اعمال عبرانسانی و مداخلات ناجوانمردانهٔ احمبی را نمایشاهی خواهند شد، مگر ممکن است مردم ندانند که افکار شیطانی، کودنای نظامی و برنامهٔ قتل و غارت و کشتار، حمزهٔ دستورات روزانهٔ هیئت سیاسی لندن است؟

داخلی علیه استعمار انگلیس ادامه می‌دهد: سفارت انگلیس، هیچوقت نخواسته است در ایران، حتی برای يك روز، طبق «قرارت و اصول بین‌المللی رفتار کند. گویا تعجب او از این است که هرگز باور نمی‌کرد يك دولت شرقی، مثل محکمی بر دهان مأمورین مداخله‌گر سفارت می‌گوید و چون کوفت هرگز تسلیم نخواهد شد و در برابر استعمار، به‌زانو در نخواهد آمد.

لندن که یکصد و پنجاه سال است در شرق اچ می‌دهد و تاج می‌ستاند، سلسله منقرص می‌کند و دودمان پادشاهی می‌سازد چند سال است که از قیام مردم ما رنج می‌برد و نعمتها جزیرهٔ آبادان و حاکم در خیر خوزستان را از دست داده بلکه نفوذش در تمام کشور بیابان یافته و رسانجز ملی ما، سرچشمه و منشاء قیامهایی شده که تمام شرق میانه و افریقا را زیر نفوذ معجزهٔ آسای خویش گرفته و قدرت خدایان نفت را آنچنان درهم شکسته که تاریخ امپراتوری ملکه الیزابت، يك چنین حادثهٔ عجیب و حیرت‌بخشی را تا به امروز، به یاد ندارد.

انگلیسی‌ها هنوز خیال می‌کردند که از دربار بسی شرم، از دربار

منفور و از دربار دشمن ملت و از يك قانون پلید و سرمایشی، کاری ساخته است و فراری بغداد، برای آخرین نفس، خواهد توانست جنبش مردم فهردان ما را در جلوی پای لرزان غارتگر قربانی کند و مزد این خیانت را که محور استقلال و آزادی مردم عربش است يك بار دیگر بستاند.

مجلس فرمایشی

دولت‌های واسطه و دیکتاتور برای اجرای فرامین اربابان خود سعی می‌کنند اعمال و فیحانه و غیر انسانی‌شان را قانونی جلوه دهند و عنوان کنند که این نمایندگان مردم هستند که می‌خواهند قیود مجرب به دست به چنین اقداماتی بزنند، درحالی که پارلمان‌های فرمایشی که مطیع دیکتاتورها هستند، غیرقانونی‌اند لذا در معالک استنادی، بین قیود احرائیه و قیود مقننه، تفاوتی نیست. به همین دلیل بود که دکتر فاطمی، حله شورای ملی، نوشت:

مجلس بی‌بشتیبان، وکیل بی‌موکل، فراکسیون بی‌حزب، ملت بی‌سرپرست، دولت بی‌ملت و اینها همه از کتاب اسرار حکومت ۲۰ ساله دیکتاتوری ایران بود و هنوز هم در زمان پسرش، فصولی از آن کتاب، ادامه دارد.

وقتی مجلس سیزدهم، همراه دولت سهیلی، تصمیم به توفیق نشریه «مرد امروز» گرفت، فاطمی نوشت: آیهایی که برضد مطبوعات

رحز می خوانند و جلسه تشکیل می دهند و تفاسیهای تعقیب و توفیق جراید را می کنند، این دسته ای که به ظاهر، حافظ و حامی قانون هستند و با کمال صراحت، بر خلاف اصل مسلم قانون اساسی، نمای سانسور جراید را دارند، اطمینان داشته باشند که دیر یا زود، جواب زبان درازی خود را خواهند گرفت و سزای بد معنی خویش را خواهند دید.

ما نما دفته آخر مبارزه می کنیم و وظیفه خود می دانیم که قانون اساسی و حقوق ملت را حفظ کنیم.

کجای این رژیم مملو شده است که در قمار بهارستان در جایی که هنوز خون پاک آزادیخواهان در آن سرخ می زند، فریاد نهدید مطبوعات را بلند می کنند.

اگر و قبل مجلس می توانست پیشنهاد کنند که روزنامه ها را سانسور و توفیق کنند و چند اصل مسلم قانون اساسی را زیر پا بگذارند، مطبوعات و مردم هم می توانستند این نغمه را سر دهند که این مجلس، با هزاران عیب شرعی و عرفی که دارد، بهتر است بسته شود تا به نام مردم، علیه مردم، قانون وضع نکنند و بلکه مرثیه شتر بمرود و حامی خلاص شود.

فاطمی گذشته از آنکه مطالب بالا را در مورد نمایندگان مجلس سیزدهم نوشت، در مورد مجلس پانزدهم هم معتمد بود:

امروز تمام ولایات ایران، زیر نفوذ و سلطه عدالت و وکلای دوره پانزدهم است و این دزدانهای رفیع خیال می کنند که باز هم می توانند در پناه پستی و لعل و چاپلوسی، در مسند خود باقی بمانند و

اگر جان و رمقی در این ملت باقیمانده است بستانند و کاری کنند که از هر گوشه این مملکت خون و زاری بلند شود .

احزاب و روشنفکران وابسته

..

فاطمی به عامل را منشاء بدبختی و سبه روزی ملت ایران می-
دانست، ۱- اسنما، ۲- دولت وابسته و دبکتانور، ۳- احزابی که
بیش از مصالح کشور، به فکر گروه خود بودند و حتی وابستگی بعضی
از آنها به خارج از مرزها، بر مشکل می افزود. همچنین روشنفکرانی
که متحد نبودند و هر روز روش تازه ای پیش می گرفتند. او در مورد
آنها می گفت: اگر ایران، دارای حکومت های لایق و عاقل باشد، می-
تواند سدوش کشورهای بزرگ دنیا، به طرف سعادت و موفقیت پیش
برود، ولی مشکل تنها این نیست زیرا در ایران، بین آزادیخواهان،
نشئت و نفرت است و بعضی روشنفکران، دچار عدم لیاقت شده اند و
افراد نا پاک و جاه طلبی چون نیمور ناش^۱ و نصرت الدوله، به اسناد و
دبکتانوری کمک می کنند و اتفاقاً خود آنها اولین کسانی بودند که شکار

۱. نیمور ناش، پس از همکاری با رژیم، به وسیله خود رژیم، منعم و

محاکمه و مجازات شد.

دیكتاتورى شدند.

بسیار دهنده خدمت که بعضی از احزاب و سازمانها، همه چیز مردم و کشور و حنی موازین و معیارهاشان را فدای ناکتیک می کنند. دکتر فاطمی خطاب به آنهایی که حنی برای ناکتیک سا دیكتاتورها ساختند می گفت: هر کس به ملت ایران پشت کند و به این مردم خیانت کند، با دشمن همکاری می کند زیرا تأمین آزادی و عدالت اجتماعی، ناکتیک بردار نیست.

آزادبخواهان واقعی بین آن دسته ای که نه به باد سفارت روس هستند و نه مطیع امپال انگلیسی، همان کسانی که بعد از شهریور برای واژگونی کاخ ظلم و ستم و بهداد، صدا بلند کردند، باید امروز هم بک بار دیگر دور هم جمع شوند و شالوده ایران سر بلند ایران شرافتمند، ایران زنده و منرفی، ایران بدون فلدی، اشراف بازی و دیكتاتور مایی را بپروند.

فاطمی، در حالی که چشم واقع بین خود را بر افشای نه چندان روشن دوخته بود، امدها و آرزوهای سیاسی اش را در قالب سئوالانی ربخت که نا زنده بود پاسخی برایشان نیافت: آیا ایران می تواند از امنیت و سکون فردا بهره ور شود با اینکه حس جاه طلبی زمامداران و نشئت آزادبخواهان، هر سه روزی و هلاکت و بدمنی این مردم خواهد افزود و باز هم اراده مردم، زیر برق سر نیزه، نابود خواهد شد؟ فاطمی می گفت: برای من محال است باور کنم کسی که آزادی ملت را خفه می کند، زندان و شکنجه را برای نابود کردن روح آزادی و شعار ملی و ملیتی به کار می برد، این چنین شخصی، وطن پرست،

ملت‌خواه و جوانمرد باشد.

اگر کار ما تحت مضررات حزبی و فاکت‌های تشکیلاتی درنیابد و بک روز با وارثان دیکتاتوری نسازیم و فردا به هم نزنیم، به آسانی می‌توانیم عوامل شکنجه و وطن‌فروشی را مجازات کنیم (ولی حیف که این طور نیست).

عدالت اقتصادی

فاطمی با دیدن رنج، گرسنگی، فلاکت، بدبختی و بیچارگی مردم و اینکه کشور ثروتمندی چون ایران، مردمی گرسنه و درمانده دارد، فریاد می‌زد:

زمانی که خارجیها از برنج ایرانی استفاده می‌کنند، بیچاره ایرانی، يك دانة آن را هم به خواب نمی‌بیند.

و وقتی می‌دهد احساسات پاك مردم كوچه و بازار، چگونه مورد سوء استفاده سیاست‌داران خائن و احزاب خودفروخته و سازمانهای وابسته قرار می‌گیرد، می‌خروشید:

در کشوری که تعلیمات سیاسی وجود ندارد و تبلیغات بیگانگان نفوذ کلامی دارد، به کمترین بلد موافق و یا مخالف، جهت سیاسی تدبیر پیدا می‌کند و از این وضع، چه تعجب و حیرانی می‌توان داشت؟

فاطمی می‌افزود: عده‌یی در این کشور، ثروشان از حد گذشته و از هیچ گونه سوء استفاده و غارت و چپاول بشر روگردان نیستند، ولی

میلیونها مردم دیگر، دست به دهان، لخت و عود و برهنه، از قسوط استیصال و فقر و مرض، رو به قبله دراز کشیده اند، سنگین ترین صحنه‌های اجتماعی در این موزه خناخت رخ می‌دهد و هشت حاکم ایران، محکومین خود را برای صد جوع، به صلاح خانه می‌فرستند و هم او است که بنده مالی و توانایی اقتصادی جامعه را تا مرحله بی سقوط داده که دهنه دسته زن و مرد و بچه، به جای ابله‌کارهای نوپدی و عمرانی پیشه‌کنند و از قوه کار و سرمایه و فعالیت آنها، این خانه جغد نشین و ویرانه نفرین شده آباد شود، در چهار گوشه ملکوت، صبحها به حالت اجتماع، سر به بیابان می‌گذارند ناچند برگ علف نرو خشک پیدا کنند و برای چند ساعت و نج گرسنگی را تسکین دهند و عجب بهتر این است که در این مرحله که انسانهای ایرانی مثل حیوان زندگی می‌کنند، باز هم آنها را راحت نمی‌گذارند و خود آنها و مالکین بزرگ به سند ژاندارمری و مأمورین دولتی، از این جماعت، مطالبات علف چرا و حق التعلیف، مطالبه می‌کنند.

فاطمی نوهنده و ساختر امروز با همان نهر و دیروز و با همان جسارت و بسی پروایی که روش آن است، از مصالح علف خسورها، پابرهنه‌ها - گرسنه‌ها و بی کفها، دفاع خواهد کرد.

این روزنامه مال میلیونها مردمی است که در اثر ضعف و ناتوانی در شرایط زندگی عصر حجر با فرون وسطی باقی مانده‌اند و از دلبای فرن بهیمن، خبری ندارند...

روزنامه در دفاع از چنین مردمی، ایستاده است و شعار ما این خواهد بود «با مرگ یا آزادی».

دوبار سوء قصد به جان فاطمی

در سالروز شهادت محمد محمود، از دکتر فاطمی خواستند که بر مزار آن روزنامه‌نگار مبارز سخنرانی کند. وقتی فاطمی روی بلندی فرار گرفت و سخن آغاز کرد، دستی خجالتی، از میان جمعیت، ماشه را فشار داد و گلوله‌بی شلیک شد. چند لحظه بعد، دکتر فاطمی، در خون، خود سقوطه‌ور شد. با سرعت او را به بیمارستان نجمیه رساندند و حوشخانه گلوله به قلب او آمیبی فرسایده بود.

دکتر فاطمی، در تاریخ شب نهم فروردین ۱۳۳۱ یعنی چهارروز بعد از مجروح شدنش، روی تخت بیمارستان، و علی سرمقاله‌بی چنین نوشت:

برای جامعه و ملتی که می‌خواهد زنجیرهای گساران پندگی و غلامی را پاره کند، این‌طور رنجها جان سپردن‌ها، قربانی دادن‌ها و... باید بک امر عادی و بسیار ساده تلقی شود.

نه‌آتش مقدسی که باید در کانون سبزه‌سر جوان ایرانی، برای

همیشه زبانه بکشد، این آرزو و ابد آله بزرگ و پاک است که جهان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال استعمار، فقر، بدبختی و ظلم و جور بگذارد.

من اگر از این گلوله جان سالم بدر نمی‌بردم، افتخاری والا و مفیدی برای نسل جوان ذخیره کرده بودم.

و با وجودی که دست استعمار و استبداد از آسین بك خود فروجه برای كشتن من بیرون آمده و بسی امروز نیز در راه مبارزه علیه دشمن، بی‌باکتر، جسورتر، صریحتر و آماده‌تر از همیشه هستم و حاضر برای هر گونه فداکاری می‌باشم.

گلوله نمی‌تواند افکاری را که در دماغ من ارمیدن مناظر رقت‌ناز فقر و جهل و نادانی و خرافات و امراض و هزاران مفاسد اجتماعی دیگر که مولود سلطه و نفوذ بك سیاست جنابنگرانه و جابرانه دو فرنی استعمار است و جامعه را به خاك و خون كشيده و زندگی و حیات ملی را ملعبه و دستخوشی اجانب ساخته، مادامی که خون در شرايين من گردش می‌کند، تغییر دهد.

این گلوله انتلجنس سرویس، بر پایداری و استقامت من، صد چندان افزود و مرا در راه خدمت به مردم و مهن عزیزم، سرسخت‌تر، آهنین‌تر و فداکارتر نمود.

دومین سوء قصد به جان دکتر فاطمی زمانی بود که دستگیرش کردند و با شکنجه‌سازی می‌خواستند او دفاعیات مستدل او در دادگاه سرماهی نظامی جلوگیری کنند و در ضمن وانمود کنند که فاطمی را رژیم سداك و خون آشام کودتای نظامی نكشته بلکه این مردم بودند که

وی را به قتل رساندند، لذا کسانی چون شاه، اشرف، آرموده، نصیری و امثال اینها نقشهٔ پلید خود را با شعبان بی‌مخ در میان گذاردند و سوء قصد دوم به این ترتیب صورت گرفت.

پس از دستگیری دکتر فاطمی، مقامات شهربانی و فرمانداری نظامی، با جمع آوری گروهی از چاقو کشان به رهبری شعبان بی‌مخ، در برابر پلکان شهربانی کل کشور، تصمیم بر آن گرفتند که با صحنه‌سازی خاصی، به وی حمله کرده و با ضربات چاقو، او را به قتل رسانند.

با این نقشه، به محض اینکه دکتر فاطمی را دست بسته از پلکان شهربانی پائین آوردند، به گونه‌ی خاطگروانه ۶۰-۶۲ تن از چاقو کشان دولتی با فریاد و شعار، با چاقوهای برمه، به سمت فاطمی حمله کردند و در این لحظه، خواهر دکتر فاطمی که شجاعت و جسارت برادرش را در خاطرها زنده می‌کرد، ناخبردلی بی‌ظیرتی، خود را روی برادرش انداخت تا مانع محروح شدن او شود. به همین دلیل، ضرباتهای چاقو، به هر دو اصابت کرد و هم فاطمی و هم خواهرش، خون آلود نقش زمین شدند.

با بیرحمی، بدن محروح فاطمی را بسوی زندان بردند تا بعداً به بیمارستان منتقلش کنند و اقوام و اقایل و دوستان، خواهر دکتر فاطمی را مدتها پسری کردند.

رفتن شاه

در شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۱ سرهنگ نصیری رئیس گارد شاهنشاهی، به منزل دکتر مصدق رفت تا نامه شاه را دایر بر عزل وی از سمت نخست‌وزیری، به دست او بدهد و رسیده بگیرد.

نخست‌وزیر قانونی کشور، به سرعت وارد عمل شد و تا صافها بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد، عده‌ای از افسران شاهینوست ارتش را دستگیر کرد و از سوی دیگر، عده‌ای سر باز بها چند نانک و تجهیزات لازم، به کاح سعدآباد اعزام شدند و افراد گارد سلطنتی را خلع سلاح و جمع‌آوری کردند.

شاه که در کلاردشت به سر می‌برد، از اینکه سرهنگ نصیری دستگیر شده و فرمان او در مورد عزل مصدق و نخست‌وزیری سرانشکر زاهدی به موقع اجرا گذاشته نشده و از رادیوی زیر نفوذ مصدق اعلام شده کودتا شکست خورده است، متعجب و مضطرب شد.

شاه احساس می‌کرد مصدق کودتا کرده و از نظر او کشور می‌

رفت نسا دچار بلوا و آشوب شود، لذا تصمیم گرفت که مولانا از کشور خارج شود و با خارج شدن او زاهدی هم محقق شد.

اگر در ضمنی بحرانی، شاه يك کشور، ملت و دولت را رها می کند و کشور را به ابد آینده، به حال خود می گذارد، به این دلیل نیست که نمی خواهد خونریزی شود، بلکه توان ایستادن ندارد.

شاه نمی تواند مقاومت کند و کسی چون او که آمادگی ابقا، فداکاری، اسرار شجاعت و شهادت را نداشت، خیلی آسان، از کشور گریخت.

منتسکبو می گوید: در ایران، وقتی شاه کسی را معزول یا محکوم کرد، در این باب نمی توان حرف زد، ولو آنکه فرمان او در حال مسمی و با بدون تعلل باشد. چه در این صورت، نفی قول شده و حرف شاه که بالاتر از قانون است، بی اهمیت می شود.

مسلماً وقتی شاهی دیکتاتور، آمرانی دایم بر عزل و نصب نخست وزیر صادر می کند و احرا نمی شود، جس می کند که نظام دیکتاتوری اش به هم حورده است و چون این نظام به اصطلاح پولادین از هم گسست، دیوار نرم و وحشت فرو خواهد ریخت و ندی می است که بدون ایجاد نرس نمی تواند حکومت کند و چون نساب تحمل دموکراسی را هم ندارد، از نرس آزادی فراز را برقرار ترجیح می دهد.

شاه فکر می کرد که فرمانش بدون چون و چرا احرا می شود و آموخته بود که در لوای حکومت استبدادی مردم، نصیبی جز غریزه طبیعی ندارند و نرس و اطاعت، در وجودشان ریشه درانده و فرمان

شاه، چون فرمان یزدان، باید بدبخته خود و چون و چرا معنی ندارد. او ناگاهان با این سرپیچی مصدق روبه رو شد که «من، نخست‌وزیر قانونی این کشور هستم» و چون اصول حکومت مشروطه را فراموش کرده بود و عرض سلطنت، حکومت می‌کرد، خود را شهری بی‌یال و دم و اشکم دهد و از کشور گریخت.

شاه رفت و انگرس استعمار بین‌المللی، به کمک ابادی داخلی و مزدوران چاقو به دست، وارد میدان نشده بود، نمی‌توانست بازگردد. این بارگشت، صفحه تاریخی بود که با کلبه‌بی‌قدم، بار دگرورق آورد، زیرا آنها که جایی در میان مسردم ندارند، ناچارند بر دیوار استعمارگران جهانسی تکیه کنند و مسلماً کسی که از هیچ به قدرت و حکومت می‌رسد و بدبختی است که لبافت حاکمیت را ندارد، نمی‌تواند به آسانی به اربابان خود پشت کند بدون خواست و کمک آنها، نفس بکشد. استعمار، هرگز برای ملت دل نمی‌مورانند.

زاهدی در مخفیگاه

مصدق در تلاش بود تا از هرگونه افشای علیه دولت خود، جلوگیری کند و سعی داشت عملیات مخالفین خود و طرفداران شاه را شدیداً کنترل کند.

سرلشکر زاهدی که حکم نخست‌وزیری را از سوی شاه در دست داشت، در پی فرصتی بود تا مصاحبه‌یی ترتیب دهد، اما چون دائماً محل احتفای خود را عوض می‌کرد، انجام این عمل متعذرتمی شد. به ناچار پس از وفایح ۲۵ مرداد، نامه‌یی از مخفیگاه خود انتشار داد که عنوان شده بود مصاحبه‌یی است با يك خبرنگار خارجی.

در این نامه، با مصاحبه، زاهدی مصدق را به نقض قانون اساسی مشروطه متهم می‌کرد و او را به تغییر رژیم شاهنشاهی متبعت می‌داد و اضافه می‌کرد که مصدق نخست‌وزیر قانونی نیست و فرمان شاه مبنی بر انتصاب خود را به نخست‌وزیری، باطل آورده می‌شد.

آمار دستگیرشدگان طرفدار شاه سه وسيلهٔ مصدق، هر لحظه

فروزی می گرفت و شاه در بغداد، مثل دیگران، پذیرفته بود که کودکانی بشکست خورده و باز پذیرفته بود که کودکانی مصدق، پیروز شده است. اردشیر زاهدی، در محبگاه (در منزل سرهنگش هورانگان واقع در امانیه) در این مورد نوشت: پدرم روی میلی که در کنار پنجره فرار داشت نشست. ما که در حدود ۱۲ یا ۱۳ ساله می شدیم، در همان اتاق تارک که فقط گاهی آنش بک کبریت (برای سیگار) فبافه‌ها را نمایان می کرد، دور او حلقه زده بودیم. پدرم پس از کمی سکوت، خطاب به ما گفت: همه از وفایع پیش آمده منحصراً هستند و احتیاج به بازگویی نیست. آنچه مسلم است اینکه دکتر مصدق از فرمان شاهنشاه سرپیچی کرده و فعلاً رویه‌ی پیش گرفته که جز بسا فیکری، نام دیگری بر آن نمی توان نهاد.

زاهدی می افزاید: پدرم گفت به این ترتیب، آینده ما هم روشن است. اگر تاکنون پنهان و دور از انظار به سر می بردیم، از حال به بعد به هیچ وجه گذشت و ترحمی به ما نخواهند کرد و حداقل سر نوشت آینده ما، حسن، نعیب و شکسته نخواهد بود. من ناچار به ادامه مبارزه ام، به خصوص که فرمان شاهنشاه را در دست دارم، بنابر این خود را مؤلف می دانم که تا آخرین قطره خونم در راه اعلیحضرت، پایداری و مقاومت و مبارزه کنم.

وی می افزاید: پدرم گفت نه تنها مبارزه، بلکه شدیداً علیه این باعی که حتی حاضر نیست فرمان شاهنشاه را طلب کند، جهاد حراهم کرد.

زاهدی اصلاً حرفی از دموکراسی و اینکه آزادی و اصول

مسابی مصدق درست است یا نه، نمی‌زد و ولی مرتب از شاه و سرپچی مصدق از فرمان او صحبت می‌کند و غایت فداکاری و اظهار خود را در این می‌دهد که خواسته شاه برآورده شود. این روش زاهدی، انسان را باد سطنی ارسطو می‌اندازد که در باب فضیلت بنده گفته:

کار بنده، بر آوردن نیازهای زندگی خداپسندان است و از این رو، بنده فقط فضیلتی انفعالی می‌خواهد، فقط به همان اندازه که در وظایف او، کوتاهی حاصل نشود.

ارسطو گرچه در باب مزبور، فلسفه را به موازینی محرب آورده می‌کند، اما مگر امثال زاهدی، غیر از یک بنده است که از دهن ارسطو ابراری بیش نیست؟

ارسطو در باب زندگی می‌گوید: فضیلت بنده وابسته است به رابطه او با خداپسندان و کارشان بر آوردن نیازهای زندگی خداپسندان است.

و فضیلت بنده و برده‌یی چون زاهدی در این است که خواسته خداپسندان را بر آورد که در آن روز سرنگونی دولت مصدق بود.

در روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ مردم به حمایت از دولت مصدق، نظامیات بزرگی انجام دادند و طی آن حواصیل شدند که سر لشکر زاهدی، برای ادای بعضی تعصبات، به فرمانداری نهران احضار شود.

سر لشکر زاهدی (سپید بعد از کودتا) در محبتهای متوجه حواصیل مردم و همچنین متوجه این شد که برای پیدا کردن محل اختفای او، جایزه گذاشته اند، بنابراین با او باطن خود تماس گرفت تا او را به

محل امنی ببرند.

فرستادگان آمریکا و انگلیس که می‌خواستند زاهدی را هر چه بیشتر در دسترس داشته باشند، او را به افغانستان «فرد ربومی»، یکی از عوامل خارجی کودتا و مأمور سیاه انتقال دادند.

زاهدی که خود را جهادگری حایز حله باغبگری مصدق می‌دانست، تا زمانی که از پامان امریکایی و انگلیسی و سرپرندگان ارتش و جودفروغندگان چمانی بدست به او اطمینان ندادند، کماکان در مخفیگاه به جهاد خود مشغول بود و حتی از مردمی که شعار حمایت از آنها را سر می‌داد می‌ترسید.

و بیچاره مردمی که در شعار می‌انداختند از آن مردم عرب، مسود حمایت فرامی‌گیرند ولی هرگز از اینهمه شعار واهی کوچکترین نمری نمی‌بشند.

فرار شاه

وفقی شاه، زبیر فشار ملت، از کشور گریخت، بسیاری از سیاستمداران، مزدوران و سرسیردگان داخلی، حتی بعضی از مبارزین، دست به عصا راه می‌رفتند و با احتیاط طوری عمل می‌کردند که اگر برگشت بتواند خود را با جناح پیروز، وفق دهد. ولی دکتر فاطمی، با حضور شمردن این افراد، به عنوان کسی که باید در همه شرایط حق را بگوید و آن را اسیر مصالح و منافع مردمی و گروهی نکند، علمی سر مخالفی با جسارت و شجاعت تمام نوشت:

قرار کرد تا چنان (منظر کودکانی ۲۵ مرداد است) با فرزند عاقد فرار داد ۱۹۳۲ این بود که اگر در خفه کردن صدای ملت، در نابود کردن حکومت ملی، توافق پیدا کردند، توانستند بردست و پستی افراد وطن پرست و آزادبخواه زنجیر بگذارند، رادیو برنامه معمولی خود را قطع کند تا سر دمنه خیانتگران، خود را از کلار داشت، پس از چند دقیقه، با هوایما به تهران برسانند و مزد فروش وطن و نجدید

عهد اسارت و مرگ استغلال و محو حاکمیت مملکت را از انگلستان
پستانند.

این جوان هوس باز (شاه)، با يك چنین اندیشه شام و احمقانگی،
فراموش کرده بود ملی و جود دارد که همه این مبارزات و افتخارات
وطن، نعم جهاد ملی شدن نفت و مجموع عملیات چند سال اخیر در
طرز هوذ شوم و حایه پراکنده استعمار انگلستان او است که در مقابل
نوطه های رنگارنگ ضد ملی دربار و مجلس اشراف و در اقلیت سازی
مادر و در جلوی مداخلات برادرها و در تحریکات و مداخلات ضد
کشور، سد آهنین مفاومت بسته و نمی گذارد که حاصل زحمات و
جانیاز بهایی را يك قانون فساد و ناپاکی و يك مرکز فحشا به آنتی
هوسبازی و نوکری لندن اندازد و يك خط شنگ و بدنامی ابدی روی
افتخارات مبلوینها مردمی که دیگر حاضر نیستند تحت نفوذ و اراده
خداپان کمبانی سابق باقی بمانند، بکشد.

فاطمی در حمله به دربار و در دفاع از مردم محروم ایران
می افزاید: این آفازاده (شاه) خلف همان پدری است که ۲۰ سال ایران
را غارت کرده نصف مملکت را به صورت املاک خصوصی در آورد و
مرض زمین خواری او شهرت دنیا شد و عایدات سالبانه او، سربیه دهها
میلیون گذاشت. سرانجام در روزی که باید از منابع کشورش دفاع کند،
مردم را، این ملت بی پناه را، زیر آماج نوپ و تانک دشمن رها کرد و
گر بخت و کامبویهای جواهرات را به همراه برد. کودنای سوم شهر بود،
در ۲ سال گذشته، وارثی دارد که برای تحکیم پایه های لیزان و سست
سلطنت جنایت آمیز خود، به نهضت ملی که با خون فرزندان ۴۰ نیر

آبباری شده بود، شبیخون ناچرانمردانه زد ولی چون نفثهٔ ابلهانه او نگرفت، بعد از يك ساعت بر هواپیما نشست و در کنار سفارت انگلیس واقع در بغداد، فرود آمد.

فاطمی برای آنکه ثابت کند که شاه، نا چه اندازه، منفور ملت است در سر مقاله‌یی آتشین نوشت؛ پس از وقایع ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که منجر به فرار شاه و ژنرال از کلاردشت به بغداد و سپس به ایتالیا شد، قیام و هرجان عمومی آنچنان در سراسر کشور اوج گرفت که در روز ۲۵ مرداد، مردم تهران، طلی مبنه‌نگی در میدان بهارستان، پس از نطفه‌ای فندی که رهبران جبهه ملی ایراد کردند طلی فطنامه‌یی از دولت خواستند که وظایف شاه فراری به يك خورای موفت واگذار شود.

لازم به یادآوری است که در این گردهم آیی مردمی، دکتر فاطمی طی دو مقالهٔ بسیار افشاگرانه، فساد، خیانت و خیانت دربار را در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد انتشار داد.

مهر و موم کاخ سعدآباد

در پامداد روز ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ - از سوی دولت (مصدق) کاخهای سلطنتی بدین نحو مهر و موم شد؛ نخست آفری با درجه سروانی در رأس یکدسته از سربازان که از سوی فرمانداری نظامی نهران اعزام شده بودند در کاخ سعدآباد حضور یافت؛ ابتدا دفتر سرهنگ نصیری (سپهبد نصیری معلوم) فرمانده گارد که در کنار دو نگهبانی کاخ سعدآباد فرار داشت، تصرف شد و آن امر، سپس به سربازان دستور داد که به گروه‌های هشت نفری تقسیم شوند و کلیه کاخها را زیر نظر بگیرند و نگذارند کسی وارد و خارج شود. سربازان، بلافاصله به مراجع پرداخته و نخستین کسی که از کارکنان دربار قصد ورود داشت، آقای گنجی بود که خانه‌یی در نزدیکی سعدآباد داشت. سربازان از ورود وی ممانعت به عمل آوردند. بعد عظمی رئیس دفتر وزارت دربار هم آمد و از ورود او هم جلوگیری شد.

در همین لحظات دکتر فاطمی که سمت وزارت امور خارجه را داشت به اتفاق خواهرزاده خود دکتر سید فاطمی و چند نفر کارآگاه وارد سعدآباد شدند و در مقابل کاخ مرمر، از انومبیل پیاده شدند.

دکتر فاطمی دستور داد بگایک اتافها را لاک و مهر کردند و هیراد، رئیس دفتر مخصوص و بهبودی رئیس نشریات و ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار، توقیف و زندانی شدند.

در یکی از اتافهای اداره آگاهی، از هیراد بازجویی به عمل آمد تا چگونگی تحریر فرمان نخست وزیری زاهدی روشن شود و در این احوال، فاطمی از کلید دفتر رمز فیسهای که محرمانه بود سئوالانی می کرد اما هیراد از کمک کردن امتناع می ورزید و می گفت که من دستور همکاری ندارم، نا این که يك ساعت بعد نامه بسی با امضاء نخست وزیر به وی ابلاغ شد که هرچه زودتر، کلید و دفتر رمز فیسها را تحویل دهد.

هیراد در زیر نامه نخست وزیر نوشت: من نمی توانم این دستور غیر قانونی را در موقع بازداشت انجام دهم و اجازه هم نمی دهم که یکی از مامورین دفتر مخصوص، چنین کاری بکند. اگر مامورین انتظامی درب را بشکند و اوراق را تصرف کنند، بر من حرجی نیست.

دکتر فاطمی دستور داد درها را بشکنند ولی به لحاظ عدم ضرورت فوری، این کار تا کودتای ۲۸ مرداد انجام نگرفت.

بازجویی از افسران طرفدار شاه

قبل از کودتای ۲۸ مرداد، تعدادی از سران ارنش طرفدار شاه، به وسیله افراد مصدق، دستگیر شدند تا بلکه امریکا، انگلیس، شاه و ارنش، بتوانند دولت مردمی و ملی مصدق را سرنگون کنند. یکی از کسانی که دستگیر شد، سرگرد خبرخواه بود که بازجویی شد و مطالب ذیل را عنوان کرد:

در ۲۲/۵/۲۲ کلبه افسران مفیم سعدآباد در دفتر سرهنگ نصیری، فرمانده کلاد شاهنشاهی، جمع شدند زیرا اطلاع داده شده بود که عناصری، با کمک چند واحد نظامی طرفدار مصدق، تصمیم گرفته‌اند که اقداماتی بکنند و در نظر دارند به کاخها از آن جمله به کاخ سعدآباد حمله برند.

نصیری گفت که افسران باید هوشیار باشند و طرح دفاعی سعدآباد که سال گذشته تهیه شده بود اجرا شود.

طبق طرح مرکز، واحدهای وظیفه به فرماندهی سرگرد نورایی

مامور محافظت دیوارها و درهای سعدآباد بودند و گردان چاروبدان، به فرماندهی اینجانب، مامور محافظت کاحها شد.

ساعت ۲۱ روز ۲۲/۵/۳۲ سرگرد ستاد، فولادوند، رئیس ستاد به کلیه افسران اطلاع داد که در دفتر فرماندهی گارد حاضر شوند و در آنجا نصیری گفت که فرمانی از شاهشاه دارد مبنی بر برکناری مصدق از نخست وزیری و سپس افزود فرمان دیگری دارد مبنی بر انتصاب زاهدی و افزود که لیست کابینه آماده شده و سرهنگ نصیری ادامه داد که برای حفظ جان آقای مصدق، من مامور شده‌ام فرمان را به ایشان برسانم و رسید اخذ کنم و به ایشان اطلاع دهم که چون بازوبان و پاره‌یی از مردم مصمم به قتل ایشان هستند بهتر است که در خانه خودشان نمانند و به هر کجا مایل باشند، عزیمت نمایند و عده‌یی نیز نا مدنی که لازم باشد، ایشان را حفظ کنند.

خبرخواه در بازجویی خود گفت: سرهنگ نصیری بلاآورد شد که پیامی از شاه، سرروی صفحه ثبت شده که در روز ۲۵/۵/۳۲ از رادبو بخش حراعت شد و افزود که چون نمی‌خواهیم جریان ۴۰ نیز پیش بیاید عده‌یی از روشای احزاب، من جمله سران حزب توده، امشب دستگیر می‌شوند و فرماندهی تمام واحدها اعم از شهرستانی، ارتش و فرمانداری نظامی، با نخست وزیر جدید است.

سپس سرهنگ نصیری، سرگرد فولادوند را به عنوان جانشین خود در سعدآباد معین کرد و سروان جهان بین را به بازاره پوش، همراه خود کرد و سرگرد رکنی هم مامور بی‌سیم شد، به عنوان یکم جعفریان دستور داد که با دسته مربوطه در اخبار سروان شفاپی قرار

گبرد و ستوان و کپلی نیز دستور یافته که با او اطمینان زبیر فرمانش،
 خیابانهای سعدآباد و زعفرانیه را محافظت کنند.
 سه جنازه در این فضا با اطلاعات دیگری هم دارند، مرفوم
 بفرماید.

چ. وفی از ماموریت خود که باغ سهیلی بود به سعدآباد
 مراجعت کردم، اطلاع یافتیم که سروان خدائی و ستوان اسکندری، آقابان
 دکتر فاطمی و مهندس زیرک‌زاده را دستگیر کرده‌اند و بعداً متوجه شدیم
 که به وسیلهٔ باران مصدق، سرهنگ نصیری هم بازداشت شده است.

عوامل شکست نهضت ملی

دکتر مصدق، حتی در روز ۲۸ سرداد ۱۳۳۲ آنقدر روی دولت خود و موفقیت نهضت حساب می کرد و به آینده اطمینان داشت که به وزیر کشور خود گفته بود باید رفراندوم انجام شود و هیچ يك از فرمانداران، نمایان رفراندم، نباید محل ماموریت خود را ترك کنند.^۱

ولی در همان روز، یعنی روزی که قرار بود رفراندوم انجام شود، يك سرنیه وضع علیه مصدق و بنفع شاه تغییر یافت و رژیم بهاری، توانست دولت قانونی او را سرنگون کند.

شکست دولت مصدق و نهضت ملی، دارای دو عامل، یکی داخلی و دیگری خارجی بود که عامل اول یعنی ضعف دستگاه دولت ملی، عبارت بود از اینکه:

الف- عدم مرکزیت تشکیلاتی.

ب- عدم وجود نقشه و برنامه معین و منظم تشکیلاتی سیاسی برای مبارزه علیه کودتاگران.

ج - فقدان تحرک کافی مناسب بازمان.

د - فقدان سازمان اطلاعاتی قوی.

ه - فقدان برنامه و روش تبلیغاتی یکپارچه.

و - وجود رقابتها و وجود عوامل دشمن، در داخل نهضت.

و مهمتر اینکه وقتی دکتر فاطمی، تا آن حد علیه استعمار داد سخن می‌داد به مطالب او چندان توجه نمی‌شد و یکی از اشتباهات دولت ملی این بود که سمارت و کنسولگریهای آمریکا در ایران را تعطیل نکرد و ما آمریکا که دوست و یار انگلیس بود، قطع رابطه نکرد

اما عوامل خدارجی که باعث شدند نهضت شکست بخورد، عبارت بودند از:

الف - آمریکا.

ب - انگلیس.

پ - لرنش (به خصوص اسرار انجراچی)

ت - چماقداران.

ث - تریب خوردن مردم نا آگاه.

ج - اشراف، سروتمندان و بازاربهای وابسته به شاه (که از عدالت اقتصادی می‌ترسیدند).

به عملکرد و علت وجود این عوامل خدارجی و چگونگی فعالیت آنها اشاراتی می‌کنیم.

نقش آمریکا در کودتا

دوم ژانویه سال ۱۹۵۳ (زمستان ۱۳۳۱) فرار رسید. آیزنهاور در کاخ سفید و دالاس در کاخ وزارت امور خارجه آمریکا، جابگزی شدند. این دو که مخلوق کارتل‌های نفتی و موسسات بزرگ بین‌المللی بودند و طبقه داشتند که منافع موسسات و کارتل‌ها را حفظ کنند، لذا طواری نکتید که در سیاست داخلی و خارجی وارد عمل شدند اولین گامشان در سیاست داخلی این بود که درست یک هفته پس از استعرا، آیزنهاور به دادستان کل امریکادستور داد پرونده سوءاستفاده و گرانفروشی را که به ضد ترانست شهرت داشت و مبلغ ۵۰ میلیون دلار عبله و شرکت بزرگ نفتی امریکاتطیم شده بود، را کت گذارده شود و مقامات قضایی، از تعقیب آن، صرف‌نظر کنند.

و در سیاست خارجی، درست ۲۰ روز بعد از استعرا در کاخ سفید یعنی در روز دهم فوریه، آیزنهاور تلگراف تند و شدید الحنی به عنوان دکتر مصدق محبت و وزیر ایران مخایره کرد و در آن لزوم

رعایت قراردادهای بین‌المللی و مفولعه‌های را که حبه جهانی دارد
 یادآوری کرد و به مصدق خاطر نشان کرد که مسئولتهای دولت ایران در
 نفص بکطرفه چنین قراردادهایی، سنگین خواهد بود.

و روز پنجم ۱۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ آبرنهار، در کنفرانس
 اسناداران ۴۹گانه ایالات منحه امریکا، ملی ناطقی پیرامون اوضاع
 بین‌المللی و به خصوص تحولات سیاسی ایران گفت: ' دکتر مصدق،
 با کمک کمونیست‌ها، مجلس ایران را منحل کرد ولی امریکا نمی‌تواند
 ناظر این جریان باشد، بلکه مصمم است که راه پیشرفت کمونیست‌ها
 را در آسیا، من جمله در ایران، سدود کند.

' این يك شگرد سیاسی کهنه است که هرگاه دولتی ملی و مردمی،
 من خواهد اقدامی علیه اسنمدار نکند دوا بر قدرت، برای دخالت در آن
 کشور، عنوان می‌کنند که ابر قدرت دیگر در آنجا، علیه ما فعالیت
 می‌کند و به همین خاطر بود که امریکا، انگلیس و شاه، نهضت مردمی
 ایران را وابسته به شوروی قلمداد می‌کردند و چپی‌های امریکایی و
 انگلیسی هم، با اعمال خود، بر این گفته صحه می‌گذاشتند و این روش
 دربرته، به صورت اصل سیاسی درآمد و لذا گفته ولتر بجاست که: در
 این دنیای بزرگ، بدخواهی و شرارت واقعی منحصر می‌شود به چند
 سیاستمدار که همیشه در پی برهم زدن عالم هستند و چند هزار ولگرد و
 بیکاری که خود را در اختیار این سیاستمداران در آورده‌اند و بر این
 آشوب و به هم زدن زندگی مردم جهان، کمک می‌کنند.

و گرنه به امریکا چه ربطی دارد که مصدق چه می‌کند؟ این

و نظیفه ملت است تا نسبت به خط و منی دولت خود فضاوت کند و نصمیم بگیرد.

امریکا به این خاطر به ایران چشم داشت که اهمیت این کشور را دریافته بود و به خوبی آموخته بود که در جنگ جهانی دوم و پس از آن، سوخت، سرب، مس، غله و حتی فیروهای ابرانی، تا چه حد می توانند معبد واقع شوند. مثلاً در يك فلم ثبت شده، در عرض يك سال ۱۳۰۰ تن سنگ کربن، ۳۰ تن چرم، ۵۵۰ تن سرب، و ۵۰۰ تن گوگرد برای تهیه اسید سولفوريك، به امریکاییان تحویل داده شده بود. حالا این استعمارگر بین المللی، نباید نگران عملکردهای مصدق باشد؟ و قراردادهای بین المللی را به او ندکر دهد؟

امریکا برای پیاده کردن نقشه های خود، لوئی هندرسون را که در ایران کسب نحر به کرده بوده، در پست سفارت امریکا در ایران ابقا کرد و فرار بر این شد وقتی که هندرسون برای دریافت اعتبارنامه خود حضور پیدا می کند، پیغامی خاص و احساس را هم که اتخاذ سیاست جدید و جدی امریکا است دریافت کند و زمانی که اعتبار نامه خود را به شاه تسلیم می کند و طبق رسم معمول، برای صرف جای، به سالن مخصوص می رود آن را به شاه اہلاخ کند.

هندرسون، پیام را به این شکل به شاه گفت: گذشته ها گذشته ولی از این پس دیگر نباید نامل کرد. پادشاه بآبستی برای سرنگونی مصدق خود شخصا وارد میدان عمل و مبارزه شود و با اگر مانند گذشته نراز باشد با نرسي و تعطیل وقت بگذراند، باید توجه داشته باشد که کس دیگری به حکم اضطرار برای این کار بر گزیده خواهد شد و در این صورت،

چه ساسکه مقام سلطنت به خطر خواهد افتاد و دنیای غرب نیز نمی تواند به نفع شاه قدمی بردارد.

هندرسون افزود که این پیام، متغای از طرف آبرزنهار و چرچیل است و شاه بایستی در ظرف يك هفته تصمیم قطعی خود را در این خصوص اتخاذ کند و جواب مثبت و منفی را به وسیله اشرف که در تاریخ معینی با آلن دالس، معاون کل سازمان سبا، ملاقات می کند بدهد.

هندرسون ادامه داد که اگر جواب شاه مثبت باشد، آلن دالس از جانب کاخ سفید و وزارت خارجه امریکا تطبیقات جدیدی برای طرز عمل و نحوه سرنگونی مصدق، توسط اشرف خواهد داد و باز هم اگر دستورات جدیدی لازم بود، سامورین مخصوصی با نشانهای خاص به ایران گسیل خواهند شد.

شاه که از يك سو تهدید شده بود که مقام سلطنت او در خطر است و امریکا و انگلیس کسی دیگری را به جای او بر خواهند گزید و از سوی دیگر قدرت مقابل به مصدق را نداشت، تصمیم گرفت که، تحت فرمان اربابان خود، با مصدق به مبارزه برخیزد.

لذا تاریخ حسوکت اشرف را به اروپا تعیین کرد ولی از هندرسون خواست کرد که از آلن دالس بخواهد که در تاریخ معین، عویش اینکه در زنواشرف را ملاقات کند، وی را در سن مسوورس پندرا شود.^۱

ملاقات اشرف و دالس در سن مسوورس انجام شد. مصدق از این زد و بند پشت پرده آگاهی یافت و آن را انتشار داد و به

وسيلة ابوالقاسم با مبنی، کفیل وزارت دربار، از شاه خواست که از مراجعت اشرف به تهران جلوگیری کند ولی در همین ساعات، هواپیمای اشرف در فرودگاه مهر آباد به زمین نشست و او يك سر به کاخ خود در سعد آباد رفت.

شاه به مصطفی فول داد که اشرف را به اروپا بازگرداند و با او ملاقاتی نداشته باشد، ولی به صورت مخفیانه، در ساعت ۹ شب در کاخ مادر، بکدبگر را دیدند و اشرف، همهٔ پیغامهای آلن دالسی را به شاه رساند و گفت که ما يك هفتهٔ دینگر، ژنرال شوارنسکف، رئیس سابق ژاندارمری ایران، (بعد از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم) که حالا به ظاهر بازنشسته شده ولی مشاور مخصوص سازمان سبا در امور ایران است، به تهران خواهد آمد و دستورات جدیدی را هم با خود خواهد آورد.

در آن زمان که آلن دالسی به وباست سبا رسیده بود، ژنرال شوارنسکف را به عنوان اینکه در سر راه خود به پسا کسان، به دیدار دوستان سابق خود در ایران اشتیاق دارد، به تهران فرستاد و با وجود آنکه ورود او با حنجال زیادی از طرف حرا بعد و استه سه حهه ملی مصادف شد، مع هذا به نزد شاه رفت و کار خود را کرد و پس از دو روز اقامت در تهران و مذاکره با مامورین سیاسی و نظامی آمریکا در ایران، به کراچی پرواز کرد.

ژنرال شوارنسکف در ملاقات با شاه اطلاع داد که مزودی سه سرهنگ اطلاعاتی آمریکا به اسامی ذر ذکار کلنل مبد و کلنل رام زر که همگی در ذمبهٔ کودتا نخمس دارند به وباست کرمیت رورولت، سوه

نمودار روز ولادت و مسافرت مخصوص آلین دالمن و مسئول امور
خاورمیانه در سازمان سیا، به تهران خواهند آمد.

شرایط کشف افزود که روز ولادت با نام مستعار ویاسپورت جعلی
مسافرت می کند و آن سه کتبل را مسئولینهای جداگانه ای خواهند داد
و به حضور شاه هم خواهند رسید، ولی آنچه باید شاه انجام دهد، دو چیز
است: اول اینکه افسر عالی رتبه ای را تعیین کند تا رابطه بین شاه و افسران
آمریکایی را برقرار کند و دوم اینکه فرمان عزل مصدق و نصب
سرلشکر راهبی را به سمت نخست وزیری، امضا کند تا هر زمان
ضرورت داشت، هر را شماره گذاری شده و برای تسلیم به هر دو ابلاغ
شود.

از سوی دیگر طولی نکشید که افرانسی چون سرهنگ سناد
اخری، سرهنگ فرزانه گان و سرهنگ زند کسریبی در سفارت آمریکا،
با مقامات آمریکایی، مراحل اولیه کودتا را شروع کردند و روز ولادت هم
وارد ایران شد.

ولی کودتای اول در تاریخ ۲۵ مرداد با شکست روبه رو شد و
در همین وقت بود که شاه گریخت و زاهدی مخفی شد و در این موقع،
رئیس جمهوری آمریکا درباره حوادث گفت: ما برای اعیاده اوضاع
معطل نشدیم و من همه روزه با مسئولین وزارت امور خارجه آمریکا و
سیاه حوادث ایران را بررسی می کردیم و گزارشات ساموربین و
سایرینده گان را که به ما هواداران شاه فعالانه کار می کردند، زیر نظر
داشتیم.

امریکا نقشه جدید را به سیا و طرفداران شاه دیکته کرد: با گروه‌هایی از چافو کشها تشکیل شوند و به طرفداران شاه گفته بود که آماده خطر باشند تا بار دیگر کودتایی صورت گیرد.

هلس، چه رپا و چه دوست می گوید که برای گنج کردن و بهره کشیدن از تاران، همیشه درون مایه‌یی لازم است.

و امریکا این درون‌مایه را داشت و کسانی بودند که بر اثر نادانی، خود را آماده بهره‌کشی استعمار نشان می‌دادند.

لذا ادنی‌های طرفدار شاه، با به کار گرفتن روش اسرانشویک و لجن‌بکی از نشی امریکا، توانستند واحدهای نظامی طرفدار مصدق را به شکست بکشانند و افتخار شاه و امریکا این بود که مشی اوپاش بار و مددکارشان بودید.

در غروب ۲۸ مرداد، ناریج ورق دیگری خورد و از حصون و حیانت و خائت و جنایت، خاطرایی درآلود ثبت کرد.

کرمیت رورولت، در مصاحبه‌یی با نشریه لوس آنجلس تایمز گفت: مبلغ يك ميليون دلار برای ترتیب دادن نظایرات حسابانی به منظور سقوط دولت تاسو نالیت مصدق در اختیار ما بود که حدود ۷۵۰۰۰ دلار آن خرج شد و بقیه را در گاو صندوق مطمئنی گذاشتیم و پس از پایان عملیات، مبلغ مزبور را به شاه تحویل دادیم.

اگر رقم فوق درست باشد، جای ناصف است که در کشوری بسا فرهنگت، کهنسال و متمدن مثل ایران، مشی خاخرچی به کمک گسرومی

اوباش، بتوانند با مبلغی ناچیز، دولت مفتخوری را که رهش در مردم دارد، سرنگون کنند و سپس کمی چون فاطمی را به جوخه آتش سپارند.

نقش انگلیس در کودتا

انگلیس که از ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، آسیب فراوان دیده بود و به خصوص تحمیل دین آزادی ایران را نداشت، با همکاری امریکاییان، انطیجت سرویس را تحت رهبری فردی که چهارهش دولتی نشد، وارد کار کرد.

در تاریخ ۲۷ ماه مه سال ۴۵، بدون آنکه چهره این مامور انگلیسی نشان داده شود، در تلویزیون کانال ۴ لندن، در مورد کودتا صحبت شد و آن مامور اطمینان داد که کودتا پیروز است.

یکی دیگر از دست‌اندرکاران سیاست انگلیسی علیه نهضت ملی ایران، روبین ژانیر مقام دانشگاهی بود که بعدها به مقام اسنادی رشته مذاهب شرق در دانشگاه آکسفورد، برگزیده شد.

این سؤال مطرح است که چرا امریکا و انگلیس، از دو قاره دیگر، باید در سرنوشت ملتی دیگر دخالت کنند؟ علت این است که انسان، علی‌رغم خردی که دارد، فکر می‌کند که باید همجنس خود

را زیر بوغ اسارت خود برد و فکر می‌کند که اگر این‌طور نکند، سعادت بشری، آسیب خواهد دید اینجا است که باید مثل ولتر حسرت خورد که ای کاش افسان، از عقل و حرد و نور الهی، لاف‌ل مثل حیوانات بهره می‌برد که سنگ در برابر سنگ، اسب در برابر اسب، و با هر حیوانی در برابر حیوان دیگر، ناچار نیست تسلیم شود و یا تسلیم کند و هیچ حیوانی در مقابل حیوان دیگر، خود را از آن سوی عالم، دلموز مردم ایران می‌دانند و می‌خواهند این ملت شریف را به اصطلاح منمندن کنند، آبا جای افسوس خوردن پر دنیای حیوانات نیست؟

کودتای انگلیسی - امریکایی

کودتای ۲۸ مرداده^۱ در نوع خود، اولین کودتایی بود که با مداخله مستقیم و علنی دولت خارجی (امریکا و انگلیس) و با همکاری محمدرضا پهلوی و به دست بی‌حیث‌ترین افراد ایرانی که مزدوری بیگانگان را به عهده داشتند، برای سرنگون کردن حکومت ملی انجام گرفت.

مرحمت علام‌رضا نجانی در کتاب خود می‌نویسد:^۲ نقش اساسی سپاه در کودتای مردادماه، بخش میلیونها دلار امریکایی بود ولی اجرا کننده عملیات، جاسوسان انگلیسی و عمال داخلی آنها بودند که در سازمانهای مختلف مملکت حضور داشتند و این اعترافی بود که رئیس اسن اینتلیجنت سرویس به عمل آورده است.

کریمت روزولت می‌نویسد: اتحاد و همبستگی بین انگلیس و

۱. جشن ملی شدن صنعت نفت، ص ۳۰۰.

۲. جشن ملی شدن صنعت نفت، ص ۳۰۶.

امریکا و شاه، ضامن موفقیّت در عملیات کودتا شد.

برای آنکه مطلب بهتر روشن شود بد نیست به هتل محل اقامت شاه در رم ایتالیا سری بزنیم.

ساعت ۹ صبح روز دوشنبه ۲۴ مرداد ماه ۱۳۵۱ یکی از کارمندان سفارت امریکا در رم به هتل مزبور می‌رود و تقاضای ملاقات شاه را می‌کند و پس از حصول مقصود به شاه می‌گوید که در ساعت ۱۰ صبح، سفرای امریکا و انگلیس، منتفاً به ملاقات او خواهند آمد.

شاه کمی پیش از ساعت ۱۰، ملکه شربا را به بهانه گردش و خرید به غساراج از هتل می‌فرستد و در ساعت ۱۰، سفرای امریکا و انگلیس به اتاق شاه در هتل دامپاسی می‌شوند و پس از سلام و احوالپرسی، از اینکه (۲۵ مرداد) با شکست مواجه شده اظهار تاسف می‌کنند.

شاه به گریه می‌افتد و با بعضی و انگشت، می‌اخبار اظهار می‌دارد که دولتهای شما مرا به این روز نشاندند و من به دستور رؤسای شما حکم عزل مصدق را امضاء کردم و برای او فرستادم. حالا بگوئید چه کنم؟ تکلیف من چیست و از این پس چگونه بساید زندگی کنم و روزگار بگذرانم؟ قطعاً فردا مصدق، مادر، خواهر، برادران و... را هم از ایران اخراج خواهد کرد و آنها همه سر باز می‌شده و از من خرجی و وسيله معاش خواهند خواست و ارث پدر مطالبه خواهند کرد و هر روز با من گلاویز خواهند شد و مشاجره خواهند داشت.

سفرای امریکا و انگلیس به او دل‌داری می‌دهند و می‌گویند: دستور داریم از اعلیحضرت نذاریا کنیم که يك هفته به ما مهلت مرحمت

فرمایند و این بک هفته را در رم باقی بمانند و مسافرت دوری نروند. اگر پس از این یک هفته، نتیجه حاصل نشد، آن وقت هر چه فرمایند و هر تقاضایی داشته باشند دولتهای ما اطاعت خواهند کرد. ضمناً از لحاظ پول هم نگران نباشید، هر مقدار پول که مورد احتیاجتان باشد، اطلاع فرمائید، فوری در اخبارتان گذارده خواهد شد.

(از سوی دبگر) پس از شکست کودنای (۲۵ مرداد) سرهنگ نصیری، سپید زامندی و دو نفر همراهان آنها (برادران رشیدبان) در ساعت چهار صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از اخباریه به یکی از اتاقهای سفارت امریکا انتقال یافتند و بلافاصله مناد کودنای برای اجرای مرحله بعد وارد عمل شد و برای وارد آوردن ضربه اول، پنی به راه انداختن دستجات در شهر و ایجاد هراس و جحش علیه مصدق و اعزام مثنی اوپاشی و مزدور پر آتش زدن و غارت منزل مصدق، دست به کار می شوند.

به همة مخالفین مصدق از هوچی، روزنامه نگار و بازاری گرفته تا ارضی و سیاسی، آمادگی باش داده شده است و نقشه برای سه روز بعد یعنی اول وقت صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قابل اجرا است.

کیسهای پول کاغذی به وسیله عوامل سفارت امریکا و انومبیلهایی با پلاک دیپلماتیک نفل و انتقال می یابد و به مراکز مشخص، تحویل می شود.

مسر وارن، رئیس اصل چهار نرومن و همة افراد ریسر دست او اعم از اهرانی و امریکایی با پنی از ۵۰ انومبیل جیب و سواری، نفل

و انتقال پرسنل و یونها را آغاز می‌کند.

سرهنگهای کودتاساز امریکایی و همه کارکنان علی و حبیبه سازمان سیا، سه روز و سه شب اصلاً نمی‌خوابند و اسنراحت نمی‌کنند تا اینکه صبح روز چهارشنبه اجرای مرحله دوم کودتا آغاز شود و حدود ساعت یک بعد از ظهر حایه مصدق به وسیله ارادلی احیر شده، غارت و به آتش کشیده می‌شود و اداره رادبو به اشغال می‌آید و زاهدی از سفارت امریکا به مرکز رادبو انتقال داده می‌شود و به اتفاق مهدی میراشرافی، در پشت میز و فون رادبو صحبت می‌کنند.

سرلشکر بانمافلج نیز سناد ارنشی را تصرف کرده و سرتهپ ریاسی، ریاست سناد را برکنار می‌کند و خود به عنوان رئیس سناد، فرماندهی واحدهای نظامی را به عهده می‌گیرد.

زاهدی که حدود بیست ماه زمامدار بود، قرارداد نفت را همانند طور که کارنل‌های بزرگ نفتی تنظیم کرده بودند در آبانماه سال ۱۳۳۲ به تصویب پارلمان فرمایشی ایران می‌رساند و چهارصد میلیون دلار هم به عنوان عرامت ایزودجته شرکت نفت برای پرداخت به انگلیسی‌ها منعقد می‌شود و شاه هم ضمن مصاحبه‌بی رسمی، آن را قراردادی شرافتمندانه می‌خواند.

ضمناً بابت خسارت و ازحیانی که کمپانیها در برابر اصطلاح حجاجال نفت تحمل کرده بودند، به وساطت جهان فوسنردالس، پنج شرکت بزرگ نفتی امریکا جمعاً چهل درصد نفت جنوب را در قرارداد جدید نصاحب می‌کنند ولی پنج درصد از چهل درصد غنیمت خود را بین شرکت‌های دیگر بابت خسارت تقسیم می‌کنند تا از این راه، صدای

کمبالیهای چپاولگر دیگر، خوابانده شود.

و به این ترتیب، بار دیگر رژیم بهلولی به مسند قدرت می نشیند.

نخست‌وزیری زاهدی

کرمیت روزولت، در شب ورود خود به تهران، پس از
کسودنای ۲۵ مرداد، نزد شاه رفت و پس از سلامهای ابلایی
آیزنهاور، چرچیل، خان فوسردالس و ابدن وزیر امریکا و انگلیس
و آلن دالس رئیس سیاه اظهار داشت که شما ضمن مذاکره با ژنرال
شواریسکف، از اینکه دولت امریکا و انگلیس، يك فرد نظامی (زاهدی)
را برای حاشینی مصدق انتخاب کرده‌اند، اظهار نگرانی کرده و اظهار
داشتن بودید که اگر نظر این است که يك نظامی زمام امور را در دست
بگیرد، چه کسی بهتر از خود من است که فرمانده کل قوا همه نظامیان
ایران هسم و اظهار عیبده فرموده بودید که بهتر است يك غیر نظامی
به جای مصدق برگزیده شود.

روزولت افزود: شاید نگرانی شما از این مابت بوده است که
مبادا يك فرد نظامی، به تدریج قدرتها را فیه کند و کم کم معارض
شما شود، همچنان که پدرتان معارض احمد شاه شد. ولی اینجانب به

نماینده‌گی از سوی دو دولت آمریکا و انگلیس، مأموریت دارم به حضورتان عرضه دارم که هر دو دولت مزبور، سلطنت شما را در همه حال و در هر صورت و وضعی ضامن بوده و بقا و حفظ مقام و موقعیت اعلیحضرت را مبادام که با ما همکاری دارند، در جمیع جهات تضمین می‌کنند و شخص شما نباید کوچکترین نگرانی از بساط انتخاب سرلشکر زاهدی که بک هر دو نظامی است به خاطر حدود راه دهید. همچنین اینجانب مأموریت دارم به شما اطمینان دهم که دولت زاهدی، بک دولت محلل و کونا معدت است و هدف اصلی هر دو دولت آمریکا و انگلیس، سپردن همه قدرتها به کف با کفایت خودشان است که رئیس قوه مجریه و بزرگ ارشداران هستید.

وی افزود: عجالتاً کمک فرمایید که خیال ما از جانب دکتر مصدق راحت شود و زاهدی هم کار نفت را بکمره کند. پس از آن به موجب بک دعوت رسمی که به عمل خواهد آمد و شما نشریه‌خرمای آمریکا خواهند شد، آنجا همه چیز مصلحاً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

زاهدی که آلت دست و ابزار بی‌شمار نبود و روزی که هم به آن معروف بود، تصور می‌کرد که مردم او را نحست‌وزیری خدمتگزار می‌دانند، لهذا طی نطقی گفت:

ملت رشید و هواداران عزیزم، بر حسب امر اعلیحضرت همایونی شاهنشاه، سمت نخست‌وزیری را پس‌بهر قه‌ام (حال آنکه شاه از او وحشت داشت) و در قبول این خدمت، بعد از امید به خداوند، به نیروی شما منگی هستم.

زاهدی می‌دانست که مردم، به این نطنهای فرمایشی و وعده‌های بسوج و واهی توجه ندارند و گویانان از این حرفها پر است. با این وصف افزود که دولتهای گذشته، نه تنها وعده‌ها داده‌اند ولی امبدوارم که این خدمتگزار، بر خلاف آنها به وعده‌های خود وفا کند، برشامه ابجانب به طور اجمال از این فرار است:

- ۱- حکومت قانون.
 - ۲- بالا بردن سطح زندگی.
 - ۳- مونیوریزه کردن کشاورزی.
 - ۴- پایی آوردن هزینه زندگی.
 - ۵- بالا بردن مزدکارگران.
 - ۶- بهداشت عمومی و مجانی برای همه.
 - ۷- تدوین بنیه مالی کشاورزان.
 - ۸- تعمیم و حفظ امنیت عمومی.
 - ۹- تامین آزادیهای فردی و اجتماعی.
- این درد خلاصه‌بسی از سرنامه ابجانب، درود بی‌بابان من به شما مردم ایران.

این ۹ بند که به صورت برنامه زاهدی عنوان شد، مفاد روبایی بود که فقط در رادیو و تلوویزیون و مطبوعات گفته و شبیده شد و مشکل در این است که امثال زاهدی که می‌دانستند دروغ می‌گویند و می‌دانستند که مردم هم این اراجیف را باور نمی‌کنند، باز هم این حرفها را تکرار می‌کردند. زاهدی و امثال او، برای واگذاری معادن زیرزمینی و ثروت این کشور به استعمار انتخاب شده بودند. او خود

هم طی مصاحبه‌یی گفت:

باید اقداماتی به عمل آورد تا نفت ایران، هرچه پیشتر در بازارهای جهانی عرضه شود، نه اینکه مثل سال پیش، (زمان مصدق) فقط صد هزار تن نفت از کشور خارج شود.

بهتر بود زاهدی که برای انجام مأموریتش آمده بود، لااقل سکوت می‌کرد و بهت‌المال را دو دمی به ارمایانش می‌سپرد؟ زیرا آنکه در صدد است مردم را فریب دهد، حائز اثر است.

اخباری از وقایع ۲۸ مرداد از مطبوعات آن روز

- ۱- عناصری قصد دارند اسم خیابانها را با لوحهای جدید عوض کنند.
- ۲- فراز است در صبحگاه و شامگاه، نام شاه در سربازخانه‌ها مرده نشود و به جای آن، نام مبین و مردم استعمال گردد.
- ۳- چپ‌گراها می‌خواهند پرچم حزب توده را بالای شهرداری نصب کنند.
- ۴- به مرکز حزب ایران حمله شد.
- ۵- دهر روزنامهٔ بانتر امروز، به آتش کشیده شد.
- ۶- به روزنامهٔ شورش حمله شد.
- ۷- رادیو به دست نظامرکنندگان افتاد.
- ۸- تلگرافخانه اشغال شد.
- ۹- در بعضی از ادارات مهم، عکس شاه را نصب کردند.
- ۱۰- امروز بعد از ظهر، روزنامه‌های نوینی، حاج‌بابا و شهباز

را آتش زدند.

۱۱- عمارت تأثر سعدی، اشغال شد.

۱۲- در بیمارستان سیما تعدادی مقتول شناسایی شدند.

۱۳- تعدادی معروح و مضروب، سرپایی مداوا و مرخص

شدند.

ارتش و کودتا

شارل هفتم، پسر لویی یازدهم، این مطلب را خوب فهمیده بود که تا دارای یک فئود فوی نباشد نمی تواند بر دشمنان خود فائق آید ولی دبنگران، حتی پسرش، به این امر پی نبرده بودند و موفق هم نبودند.

این منظم پادشاهان و دبنکانورها و عقیده آنها این است که جز با شمشیر و سرنیزه نمی توانند حکومت کنند و بدون رور و قلندری، جایشان بر روی صندلی محاکمه است.

آنها خوب آموخته اند که اگر حاکمیت بر قلوب مردم نباشد، هیچ چیزی بهتر از افتداری نیست که سرنیزه ارتش پایه های آن را محکم می کند و خیلی خوب می دانند که بدون آن وجود نخواهند داشت.

لذا شاه به خوبی واقف بود که اگر فرمانده کل قوا نباشد و با اگر سرنیزه ارتش را از دست بدهد، به سر نوشت شومی دچار خواهد

شد که در انتظار تمام دهکانه‌ها است.

در این رمبه، دکتر فاطمی، در خاطرات خود می‌نویسد: دکتر مصدق، چند ساعت با شاه صحبت کرد و از او قول گرفت که ارنش در امور دخالت نکند و بگذارد که امر انتخابات، مسیر واقعی خود را طی کند. ولی شاه، از عدم دخالت ارنش می‌نویسد و می‌گفت که اگر ارنش دخالت نکند، نوده‌یی‌ها وارد مجلس خواهند شد.

این بهانه‌یی بود که شاه به آن متوسل می‌شد تا آزادی مردم را نگذارد، لذا دکتر مصدق پاسخ داد: اگر مردم را در کارشان آزاد نگذاریم، صلاح کار خود را می‌دانند.

شاه، بر حسب ظاهر، قبول داد که ارنش در انتخابات دخالت نمی‌کند ولی در اواخر سال ۱۳۳۰ که انتخابات شروع شد، ارنش دخالت‌های زیادی کرد طوری که در چند نقطه ایران و از آن جمله در زابل، بروجرد و ... درگیرهای زیادی به وجود آمد و ثمره دخالت‌های ارنش این شد که انتخابات نیمه‌کاره ماند و فقط ۸۰ نماینده وارد مجلس شدند و چون فاطمی به وزارت امور خارجه انتخاب شد، تعداد افسراد نمایندگان مجلس، به ۲۹ تن رسید که ناچار نصاب، ۵۵ نفر کم داشت. مسلم است که مجلس فرمایشی و زیر فشار ارنش، (حالی از نمایندگان واقعی مردم) مدافع چه کسانی خواهد بود.

این تفصیر، عمری است که با او نشا است و این عمر به فرمای منادی می‌رسد، یعنی از زمان فرعون‌ها، فیرها، خلفا، سلاطین و امپراتوران، آنها که استعمار و استثمار بشریت را باعث بوده و هستند و ارنشها، ابزاری به شمار می‌آیند تا این استثمار و استثمار تضمین

شود، زیرا پادشاهان و سلاطین که خود اهل سجنی و زحمت و شجاعت و دلاوری نیستند، سطنی چیز این ندارند که با استخدام مثنی پابره، ضمیر خود را بر سر نودا مردم بکوسند.

بعونه بلرز این گفته، واقعه سی نیز است، کسانی که مردم را به گلرله بستند، چه افرادی بودند؟ پابره معانی که مردم کوچه و بازار را برای حکومت استعماری شاهي می‌تراده، سرکوب کردند.

حسین مکی در خاطرات خود می‌نویسد که یکی از عوامل موثر واقعه سی نیز، شاهدحت اشرف پهلوی، ملکه مادر و احمد قوام السلطنت بودند.

مسئله در این نیست که عواملی چون شاه و اشرف و قوام چه می‌خواستند، مسئله در این است که چرا ارزش باید بر ایس خواسته‌ها جامعه عمل پیوشت و قوه را به فعل در آورد؟ اگر ارزش آن روز، دارای ابدلولوزی الهی و خط‌مشی درستی بود، می‌توانست حواسنه انسانی را جامعه عمل پیوشت که به نفع مردم محروم باشد نه اینکه از اشرف و ملکه مادر، فرمان بگیرد و کسی چون قوام بر او حکم براند.

مسئله ارزش، یکی از مسائل زیربنایی است و لذا مشکل مصدق از زمانی آغاز شد که خواست فرماندهی ارزش را از دست شاه خارج کند. یعنی در روز ۲۵ نبر ۱۳۳۱ وقتی که مصدق برای معرفی کابینه خود به شاه، در هیئت وزراء، نام خود را در مقابل پست وزارت جنگ فرار داد و شاه مخالفت کرد، اختلاف به وجود آمد.

شاه گفت: طبق رسوم گذشته، مسئولیت فرماندهی کل قوا است که در بر جنگ را تعیین می‌کند، هیچ کسی نبود او پیرسد این رسوم

گذشته را چه کسانی به وجود آورده‌اند؟ به هر حال، مصدق که نمی‌توانست جز به قانون اساسی، به چیز دیگری چنگت بزند، به شاه گفت: طبق مفاد قانون اساسی، چگون مسئولیت و را به عهدهٔ محسن‌وزیر است، لذا مسئولیت وزارت جنگ را نیز به عهده می‌گیرم.

شاه اصرار کرد که مصدق منصرف شود ولی چون موفق نشد گفت: شما بروید اگر تا ساعت ۸ شب تلفن نکردم، دیگر لازم نیست استعفا دهید، اما اگر تلفن نکردم با استعفای شما موافقت کرده‌ام. در ضمن سعی کنید استعفای خود را محرمانه نگه دارید.

مسئلهٔ اصلی بر سر این بود که چه کسی ارزش را کنترل کند و این امر، برای ارزش، بدترین چیزها است، زیرا ارزش باید مدافع مظلوم، مدافع حق، مدافع عدالت و مدافع آرمانی باشد که لباس مقدس سربازی، آراسته به آن است به اینکه، مانند ایزدای، در دست هر کس بود، فرمان بگیرد و از خود اراده‌یی نداشته باشد.

افلاطون در مورد ارزش، منطق عجیب و فاسل‌بختی دارد، به این شکل که اگر زمامداران را چوپانان جامعه بدانیم، سربازان و نگاهبانان باید مانند سگان گله، در عین شجاعت، وفاداری و بیداری، در حفظ گوسفندان، تسلیم فرامین چوپانان باشند.

آیا شاه و امثال او می‌توانستند چوپانان جامعه نامیده شوند؟ آیا ارزش در روند سیاسی ام‌نبر، تسلیم فرامین کسی می‌برد که خود را فرمانده کل قوا نامیده است؟

پس فلسفهٔ اینکه ارزش، در مقابل چه فرمانده و موظف به اطاعت است، مشکل‌ترین معضل سیاسی و نظامی جهان بشریت است.

حضرت امیر (ع) در خصوص فرمانده ارش، یعنی آن ارشی که خود دارای حطمتی و اصول درست و انسانی باشد می‌فرمایند: ای مالک! هر گمار کسی را بر میاهانت که از همه پندپذیرتر باشد و همی خود را برای خدا و رسول و امام، بردبارتر ساخته باشد و در حلم، از همه برتر و در غضب، از همه دورتر و از همه عذرپذیرتر باشد و بر صفا و ثوبت و بر قنوتندان (فاسد) سختگیرتر باشد و در موافق سختی، از میدان دربرود و هرگز (در راه حق) ضعف به خرج ندهد.

اگر انتخاب سران ارش به این شکل باشد و سران ارش، شرایط فوق را در مد نظر قرار دهند، شاه فرمانده آنها باشد یا مصدق، نباید بر ایشان تفاوتی داشته باشد.

ولی چون ماییت و فلسفه فرمانده برای ارش آن روز فرفی نداشت، مصدق صبی می‌کرد که با عهده دار شدن پست و وزارت جنگ، از دحالت ارش در امور به تحریک دربار، جلوگیری کند. در ضمن مصدق می‌دانست که ارش، به ریاست زاهدی، در صد کودنا است و همین امر بن شاه و مصدق، ایجاد نفرت بهشتر می‌کرد. مصدق در قاصبات خود نوشت: من به کودنای نظامی علیه خودم و افک بودم.

خلاصه اینکه ارش، در کودنا نقش داشت ولی نه با اراده خود بلکه به صورت یک ابزار مورد استفاده قرار گرفت و اگر غیر از این بود، خود می‌باید حکومت را اداره می‌کرد نه اینکه همان وضع سابق برقرار می‌شد.

منسکبو در این باره می گویند: در حکومت استبدادی، ارزش دولت را حفظ می کنند و لذا قدرت مطلق ايجاب می کند که ارزش حفظ شود و در اختیار مسند قرار گیرد.

و ماکیاوول که شاید بیشتر و بهتر به اهمیت سرنیزه در راه حفظ استبداد و قوف داشت می گویند: غفلت از «ارزش»، بگانه علت بدبختی است و نظامیگری، مطمئن ترین طریقی نابال شدن به حلال و قدرت و عظمت است.

پس شاه برای حفظ حلال و قدرت و عظمت خود باید متوسل به سرنیزه می شد و چون به متعلق زور متوسل شد، معلول آن به تگلوله بستن مردم کفن پوشی بود که با خلوص نیت به خیابانها آمده بودند.

مقاومت مردم چندان بالا گرفت که به شاه خبر دادند اگر این وضع ادامه یابد نحت و ناحت سرنگون خواهد شد و شاه نه برای جلوگیری از حمام خون، بلکه برای حفظ تاج و نحت، بلافاصله حکم قوام السلطه را لغو و بار دیگر از روی اکراه، حکم نخست دیرری مصدق را ادامه کرد. موفقیتی که از شعاع خون مردم به دست مصدق آمد، وی را سر آن داشت تا خواستار تعقیب، محاکمه و مجازات مسبین واقعی می نیر شود، لذا تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۳۶ مصاده واحدهایی به این شرح به مجلس داد: مجلس شورای ملی، از وقایعی که از ۲۷ تیرماه الی ۳۰ تیرماه در تهران و ولایات اتفاق افتاده، آگاه است لذا تعقیب و تحقیقات از آقای قوام، ضروری و لازم است.

مصدق تعقیب قوام را تا قبل از فوریت از مجلس خواستار شد و به حمایت از او، وزیر دادگستری وقت، آقای لطیفی، اضافه کرد که

سپت به وقایع ۲۷ خرداد ۱۳۳۱ آقای فوام، عطف به ماده واحده، مجلس، مورد تعقیب قانونی قرار داده می شود.

مسلم است که فوام به محازات حنبلی حدود سرسبد. گرچه در اولین گام علیه او، حکم صادره امیرالش صادر شد، ولی قابل تسلل و تعقیب است که: آن که دیروز فرمان می داد، چون مناصبات انجام کند، منهم و محرم شناخته می شود و همه آنها در دنیای سیاست غیردموکراسی و در عرصه استبداد، چیز تازه بی بست. مصدق در پست نخست وزیری و وزارت جنگ، با همکاری قاضی، ربحاحی و افشار طوسی، در صدد برآمد که نیروهای نظامی را از عناصر فاسد و خود فروخته، پاکسازی کند و به خصوصی امرا و افسران ارتش را از رده خارج کند. بنابراین، نیروهای فاسد و خود فروخته، به صف مخالفین مصدق پیوستند و علیه نهضت ملی ایران، به رهبری زاهدی، به تضعیف دولت مصدق پرداختند.

این عوامل تصور می کردند که چون شاه، خود را فرمانده کل قوا و وارث تاج و تخت جهانی می شمرد، باید برای حفظ قدرت او، جوی خون به راه انداخت.

شاید بهتر بود که ارتش اصلاً در کارها دخالت نمی کرد زیرا در تاریخ شنبه ۲۴ مرداد ساعت ۱۱/۵ بعد از ظهر که سرهنگ نعمت... نصیری همراه يك کامیون سرباز به منزل مصدق رفت تا حکم عزل او را بدهد و سرهنگ ممتاز، او را دستگیر و در زیرزمین زندانی کرد، ابتدا استعمار به هم ربحت و شاه ناچار شد از ایران بگریزد و کلمه رمز «باسکوه» به معنای «حیط کردیم» بین تمام عوامل کودتا رد و بدل شد و

نظنها. به کار افتاد که نقشه کودتا عظیم عاده است:

۱. در چنین شرایطی (۲۶ مرداد ۳۲) که سابه دستور سرهنگ رباحی از بخش سرود شاهنشاهی که در آن از شاه سوابق فراوانی می شد، خودداری می شد، ارزش باید محسوس می بود که به جای کلمه شاه، کلمات میهن و ملت را بر زبان می آورد. ارزشی باید حرم می بود که دولت ملی مصدق می خواهد به او آزادی دهد و نگذارد که استثمارگران خارجی بر او مسلط باشند.

ارزشی که هنوز به خاطر داشت که در سالهای جنگ جهانی دوم و پس از آن، حروار و روار سرب، گوگرد، مس، سنگ کرمیت، طلا، نقره، نفت و... این کشور را به تاراج می بردند و حتی سرخ و گندم و سیب زمینی این مملکت را برای مردم آن نمی گذارند، در دفاک بود که به سالهای قبل از نهضت برگشت کند و کاری کند که سرب و رباحی به اطلاع مصدق برساند که نظامیان مامور حفاظت وادبو، به گروه مخالفین پیوسته اند.

اگر این ارزشی ها، مثل امثال طوس، ممتاز، رباحی و غیره بودند، راهدی جرأت داشت از مخفیگاه خارج شود و به ریاست ستاد دولت ملی و مردمی پیغام دهد که به وی پیوندند؟

البته نباید فراموش کرد که نظامیان طرفدار مصدق، در دفاع از خانه او، مردانه مبارزه کردند و در نبرانداری بین آنها و مزدوران طرفدار شاه، بیش از ۵۰ نفر کشته شدند و این نبرد ادامه داشت تا اینکه حامیان امریکا و انگلیس و شاه، زیر حمایت واحدهای زرهی، نرانیستند خانه را تسخیر کنند و سپس تمام استاد و مدارک و ااث منزل

مصدق را جباول کند و به آنش بکشند و رادیویی که محافظانش حیانت کرده بودند، این خبر را با آب و تاب تمام، پخش کند. آنهایی که فکر می کردند بدون شاه و آمریکا و انگلیس نمی شود زندگی کرد و در تصورشان دولت ملی همانست سعادت ملت نبود، حدود و ملت را وارد و رطوبتی کردند که برای همیشه عوارض آن بر سینۀ این آب و خاک باقی است و تنگ آن تا اند در تاریخ ایران، ثبت خواهد بود.

نظامیان شریفی که از این باس رنج بردند و می بردند، می گویند که چنان خیانتی از سوی همه نبوده است مطلب زبیر دلیلی است بر اینکه آنها بدانند حرفشان پذیرفتنی است.

خاطرات يك سرهنگ انگلیسی

دوستی دارم که سرهنگ ارتش ایران است. از بعد از کودتا تا زمانی که این مباحثه پیش آمد، او را ندیده بودم. تصادفاً چند روز پیش در خیابان به هم رسیدیم. آنقدر لاغر و پژمرده شده بود که او را نشناختم. پس از اینکه او مرا صدا زد، از صدايش شناختم و برگشتم و به شوخی گفتم رفیق! حال باهمی سر حال باشد چون دنیا فعلاً به کام شما است. دلار امریکایی که فراوان دارید، حقوق شش ماه هم به هربك به عنوان کمک داده اند، روغن بایسی و لباس مجسانی و نشان رسانخیز و درجه آزدان فزی هم که نصیبان شده، پس دیگر افسردگی چرا؟

گفت: برادر بگذار با درد خود بپریم. اضافاتی که دادند با بالا رفتن هزینه زندگی، پس گرفته می شود یعنی خمیردندان ۲۲ ربالی ۳۵

دبالت شده، سالوبای ۳۵ ریسالی ۶۵ دبالت شده و کجاست و مابیناج
 زندگی، دوسه برابر نرفی کرده و نا این طریق، چیری هم باید از جیب
 روی اضافات گذاشت. مطلب مهمتر اینکه ۲۵ سال است که در ارزش
 خدمت می کنم. در سوم شهر یوز سروان بودم و با وجودی که از علل
 شکست ارزش و مناسباتی شدن آن به دستور بیگانه و به وسیله سروان
 ارزش مطلع بودم، باز هم يك دلخوشی داشتم و آن اینکه مردم نا
 اندازایی از ماهیت ارزش بی اطلاع بودند. مردم تصور می کردند این
 تشکیلات عظیم بی تشکیلاتی که ۶۰ درصد پرده این کشور را مامد
 ازدها می باشد، برای حفظ جان و مال و ناموس آنها است. (ولی)
 بدبختانه در کودنای ۲۸ مرداد، کاملاً پرده افتاد و ماهیت ارزش که من
 سرنگش آن هشتم ظاهر شد و بر صفر و کبیر افراد این مملکت روشن
 شد که این دستگاه، فقط برای حفظ منافع بیگانه و اجرای نظریات آنان
 به وجود آمده است. مردم با هزاران خون جگر، انگلیسی ها را بیرون
 کردند و ما امریکاییان را وارد کردیم. وقتی من در خیابان ظاهر می شوم
 و بفاقت گرفته هموطنانم و امی بشم بر خود می لردم، چون نگاه های مردم
 فرد آنها از نظرم پنهان می ماند و حس می کنم که نا چه نرئی به این
 لباس می نگرند. آبا با این حریف می شود چون دل نطورد و افسرده
 نشد؟

چماقداران و کودتا

چماقداران با چاقو، فم، چوب و غیره، چنان امنیت را سلب کردند و علیه مراجع قانونی و باران مصدق وارد کار شدند که مردم باور کردند دولت قانونی مصدق، از قدرت چندانی برخوردار نیست. عملیات و حشانه چماقداران یعنی آنها یکی که در پی به وجود آوردن آشوب و بی نظمی هستند در تاریخ سیاست، نالزگی ندارد. هرگاه صلح، آرامش و امنیت، منافع قدرتها و رالوهای اقتصادی جامعه را به خطر اندازد، مزدوران چماقدار وارد میدان می شوند تا راه را برای بار گردادن دیکتاتوری آماده کنند. فلان روی کار آمدن به نظر هم پیراهن فهود بی های او آرامش را به هم زدند، ترور به راه انداختند و هر جا را که لازم بود آتش زدند و چون مردم از این وضع به سنو آمدند، دیکتاتوری را بدبرفتند که دیکتاتوری از ناامنی بهر می نمود.

اما بحث ما این نیست که چرا و چگونه از چماقداران استفاده می شود، بلکه بحث در این است که ایان چه کسانی هستند و چرا مثل

سنگهای درنده، به جان و مال مردم می‌افزند. برای روشن شدن ماهیت آنها بد نیست به فلسفه ارسطو مراجعه کنیم، آنجا که می‌گوید: افراز بر دو نوع است، چمافدار و بی‌جان (رواندار و بی‌روان) مثلاً برای کشنبرامی مکان اهزازی بی‌جان و دبنده‌بان اهزازی چمافدار است. بدین گونه، هر حواسته در زندگی، اهزازی برای مقصودی خاص است و فقط انسان مست به افراز بی‌جان، مزبنی که دارد حبلی اندك است. و لسی اگر روزی ماشین تحریری توانست خود محرك خود باشد به افراز چمافدار هم برای حرکت دادن آن، بازی نیست.

پس چمافداران، بعضی آنهایی که بدون تفکر و تأمل چماق را علیه مردم به کار می‌بندند، اهزارهایی هستند که فقط جان دارند و دیگر هیچ. آنها حدود را در اختیار کسانی قرار می‌دهند که چماق را عامل پیروزی می‌دانند و در این صورت، رهبران آنها هم که در لندن و واشنگتن سودند نوعی چمافدار بودند که از سطح بهره‌ی نداشتند. متسکبو، می‌گوید: حدود و روشی یکی از فبیح‌ترین اعمال است که نمی‌توان آن را از طرف يك انسان (عاطل و کامل) ممکن دانست. وی می‌افزاید قانون بندگی و سردهگی از سوی سرده (مثل شعبان می‌مخ) به معنای انسانیت نیست و اگر سرده حواست ماضول پردگی به انسانیت لطیفه برند، قانون مدنی که فرآورده‌های محدودش را باطل می‌کند، نمی‌سواند فرآورده‌ی را که متضمن نزدیکترین خدشه به انسان است باطل ندانند متأسفانه قانون مدنی، در چنگال گرگهای سیاست مثل گوسفندی اسیر و ضعیف است و به همین سبب چمافدارانی که بنا به گفته ارسطو مثل کودکان نامالغ، به موجودی دیگر وابسته‌اند، نه از مدنیّت اطلاعی

دارند و نه از حقوق انسانیّت و حتی نمی‌دانند که خود صاحب اراده و حقوقی هستند و برائش همین خود باختگی است که با خواست اسنماگران همگامی کردند و کودنای ۲۸ مرداد را به وجود آوردند، و در نهایت هم باکارد و قمه، دکتر فاطمی را مجروح کردند.

تبلیغات شاه، پس از کودتا

تبلیغ و مصاحبه، بزرگترین تجربه‌ی است که برای تربیت داور و رام کردن ملتها به کار گرفته شده و می‌شود.

البته اگر به قسمتی از این تبلیغات و مصاحبه‌ها عمل می‌شد، حای بحث نبود ولی بنابه گفته ماکیاول پادشاهانی که برای افعال خود کمتر نهبه اعتبار کرده‌اند ولی فهییده‌اند که چگونه به واسطهٔ زیرکی و نزویر بردیگران غلبه کنند، کارهای بزرگی (البته به نفع خودشان) انجام داده‌اند و در حاشیه هم بهتر از دیگران که به درست‌قولی و حوش عهده‌ی نکیه داشته‌اند، موفقیت حاصل کرده‌اند.

ماکیاول می‌افزاید: شاه باید برای حفظ قدرت خود، مخالف عهد و میثاق و نرحم و انصافیت و حتی منحب اقدام کند.

بدبختی است که پادشاهان و سران بسیاری از رؤیهای خودکامه در این کرا حاکمی، در مورد نصایح ماکیاول، گوشهای خودایی دانستند و برای حفظ قدرت، به هیچ یک از افعال خود وفادار نماندند و عهد

و مبتانی و بر جسم و اسباب و مذهب را زیر چکمه‌های دژحیانه خود
 نامود کردند. در سراسر عالم، داباً از حقوق بشر، گرسنگان، اسرای
 جنگی، کودکان بی سرپرست، آوارگان، اقلیت‌های مذهبی و رنگین پرستان
 و غیره صحبت می‌شود و در انتخابات حزبی و سیاسی، وعده و وعده‌ها
 می‌دهند، اما ذره‌یی به این گفته‌ها، عمل نمی‌شود! دیگر گوش مردم دبا،
 به این باورهای غلط عادت کرده و تاریخ هم گواه این است که کاخ نشینها،
 حتی به آنچه که خود گفته و می‌گویند، اعتقاد ندارند و نمونه آن مصاحبه
 شاه (محمد رضا پهلوی) است که پس از موفقت در کودتای سپاه ۲۸ مرداد
 در تاریخ ۳۲/۶/۱ یعنی سه روز پس از سقوط دولت مردمی، طی
 مصاحبه‌یی (قبل از ورود به تهران) گفت: من مصمم هستم که يك سلسله
 اقدامات اصلاحی انجام دهم و اولین کاری را که در حال حاضر شروع
 خواهم کرد این است که زمینهای خود را بین زارعین تقسیم کنم و عواید
 آن را صرف اردبیلاد سرمایه‌سازان عمران کشاورزان و بسط کشاورزی
 کنم.

شاه هم چنین افزوده سابقاً هم از بانک بین‌المللی و بانک صادرات
 و واردات نقاضای وام کرده‌ام و اگر ضرورت ایجاد کند، مجدداً هم
 نقاضا خواهم کرد.

و ادامه داده بود: به هر حال، در مورد وام، ایران به هیچ وجه
 به گذشتهایی که مفایر با استقلال کشور باشد نن در نخواهد داد و صنعت
 نفت ایران ملی شده و دیگر مافع آن شامل بیگانه نخواهد شد.

و در مورد قوانین می‌گفت: البته قوانین را به اجزاء مختلف
 می‌توان تغییر و احرا کرد ولی من و دولت من به اجرای صحیح آن

خواهیم پرداخت.

امثال این صاحبها در وسایل ارضیات جمعی، جای مخصوصی دارند و این حرفهای فشنگت حمایت از کشاورزی، اجرای قانون و حفظ استقلال کشور و... را هر سپاسمندی، مثل طوطی تکرار می-کند اما این سؤال مطرح است که آیا شاه، این را در خط نویسد، قانون و استقلال حرکت می-داند؟ آیا اجرای قانون این است که مثلاً شخصت مبلبون نو مان مالیات شخص منقول را اعلی حضرت همایونی ببخشد و هشتاد مبلبون بدهی او را به بیت المال، مشمول مرور زمان کند و کسی در مقابل، تکلم بک مسنی فروش را که از بدبختی توانسته مالیات ظالمانه را بپردازد، حراج کند؟ اینجا است که فرمایش حضرت امیر (ع) طنین انداز می شود که ای مالک! به درستی که افضل تر از عاملی که باید باعث خشنودی والی شود، برپا داشته شدن عدل است.

معرفی کابینه زاهدی

شاه، در تاریخ ۱/۶/۳۲، دو سه روز بعد از کودتای سپاه ۲۸ مرداد، طی مصاحبه‌یی درخصوص زاهدی گفت: سرلشکر زاهدی، به تمام معنی، امیر لایقی است. او از افسران خوب و لایق و فداکاری‌ارزش به شمار می‌رود و من خدمات سمبائه او را به پدرم هیچ فراموش نخواهم کرد و برای او احترام زیادی قایل هستم.

شاه که از دولت نظامی بعد از مصدق می‌ترسید و همان‌طور که کمر بست می‌گفت وحشت داشت که زاهدی همان بلایی را به سرش بیاورد که رضاخان به سر احمدشاه آورد، پس از تعیین امریکا و انگلیس، زاهدی را مورد تمجید قرار می‌داد.

به هر حال وقتی کودتا موفق شد، سرلشکر زاهدی، از دیدگاه شاه، امیر لایقی بود زیرا توانسته بود به حمایت و رهبری اربابانش، دولت مردمی ایران را سرنگون کند، مردم را به قتل برساند، کشور را به دست بیگانگان بپارد و جوانمردی چون دکتر فاطمی را از سر راه

استعمار و استبداد بر دارد چش کسی نابد هم مورد تیر و شکنجه قرار می گرفت! مگر ناصرالدین شاه و اطرافیانش می خواستند مرد مزدگوازی چون امیر کبیر را تحمل کنند؟ محمدرضا هم مثل خیلی از سران دیگر، به دنبال کسانی بود که فقط شاگردی دربار باشد و با بیرحمی آزادی و حقوق حقه مردم را سرکوب کنند.

شاه که در اینها اگر به می کرد، اینک نه بازگشته بود و بهیچ مردمی ایران را شکست حورده می یافت فکر می کرد که این درباریان می عرصه و فرومايه که جز اللهانه ترین هوسهای حیوانی کاری نمی دانند گویا نوانسته اند گلوی ملتی را چندان فشار دهند تا صدای حق طلبانه آنها ولو برای مدتی کوتاه خاموش شود.

در هر صورت، در یکی از روزهای شهریور ۱۳۳۲، ساعت ده و نیم صبح، سرلشکر زاهدی به اتفاق اعضای کابینه خود در کاخ سعدآباد، به اصطلاح به حضور ملوکانه شریاب شدند و پس از چند لحظه اعضای کابینه دولت کمودنا، به داخل سالن و سپس تالار مخصوص دعوت شدند و شاه گفت: لازم است که دولت، در اجرای قوانین جاری کشور و جلوگیری از اعمال خلاف مقررات بکوشد و دولت کنونی بایستی فصل از هر چیزی، با عمل به منویات مردم و تأمین رفاه عمومی، اعتماد ملت را به خود جلب کند.

سرلشکر زاهدی، ازاد کابینه فرمایشی خود را به شرح ذیل به

شرف عرض ملوکانه رسانید:

محسن‌نورپر

۱- سرلشکر فضل... زاهدی

وزیر مشاور

۲- علی اصغر حکمت

- | | |
|-------------------------------|--------------------------|
| ۳- دکتر علی امینی | وزیر دارایی |
| ۴- جمال اخوی | وزیر دادگستری |
| ۵- دکتر جهان‌شاه صالح | وزیر بهداری |
| ۶- دکتر علی اصغر پور هماهون | وزیر اقتصاد ملی |
| ۷- دکتر حبیب عدل | وزیر کشاورزی |
| ۸- دکتر محمود مهران | وزیر فرهنگ |
| ۹- دکتر ابوالقاسم پناهی | وزیر کار |
| ۱۰- مهندس غلامعلی میکده | وزیر راه |
| ۱۱- سرنایب محمد حسین جهانپایی | معاون وزارت کشور |
| ۱۲- عبدالحمید مفتاح | معاون وزارت خارجه |
| ۱۳- سر لشکر احمد وثوق | معاون وزارت دفاع |
| ۱۴- سرنایب عباس فرزانهگان | معاون وزارت پست و تلگراف |
- و تلفن

رفتی این کابینه مورد غایب شاه قرار گرفت و زاهدی و شاه مکمل یکدیگر شدند، انسان به باد فرمایش حضرت امیر می افتد که فرمودند: «ای مالک! والی باید از اهل حشر و نواضع باشد.»

پارلمانهای فرمایشی

فوام المصلطه، چگون (بنابر قاضایی عمومی) می‌خواست و هر جمعی بگپرد، اعلامیه‌ی انتشار داد که فسخی از آن چنین است: 'من سیاست را از دیانت دور نگه خواهم داشت و ولی به حال کسانی که بخواهند در اقدامات مصلحانه من اخلال کنند و در راهی که در پیش دارم، مانع بنمایند و یا نظم عمومی را برهم بزنند، این گونه آشوبگران، با شدیدترین عکس العمل از طرف من روبه‌رو خواهند شد.

من به عموم اعطای می‌کنم که دوره عصبان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی دولت فرا رسیده است. «کشتی‌سان را سیاسی دیگر آمد.»

۲۲/۴/۱۳۳۱ رنجی‌الوردی فوام المصلطه

«منه می‌دانستند که فوام، دست پرورده اشرف و ملکه مادر و نوکر اجنبی است، اما در دوره‌های ۲۵ و ۲۶ نیرماه، اکثریت پارلمان، طبق

اسلاخ حسین اعلان، به قوام‌السلطنه رای داد و نوطه استعماری را که در رأس آن شاه قرار داشت، جنبه قانونی بخشید.

ولی همین مجلس، در روزهای ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ تیرماه، وقتی مردم علیه نوطه به قیام برخاستند، به اتفاق آراء، به دکتر مصدق رای داد. این عمل مجلس، این طور فکر را به وجود آورد که تنها چشم داشتن به پارلمان، خطای محض است و اگر فشار و حقوق مردم نبود، مجلس با قوام کنار می‌آمد و به مصدق رای اعتماد نمی‌داد و بهت وزارت جنگ را به مصدق نمی‌سپرد.

نماینده‌گان مجلسی که در عرصه سه روز می‌توانند به عقب سرگردانند در مقابل قدرتها حافظ حق و حقوق ملت باشند. آنها تابع این مطلق هستند که هر طرف قوی بود، باید با او کنار آمد و برایشان بین مصدق و قوام، هرفی نیست. لذا چنین پارلمانهایی که در جهان امروز مثل ممالک با کمترین، مصر و... کم نیستند، به جنبه قانونی دارند و نه مدنی و چون دارای هدمی ملی، مدعی و مردمی نیستند، لگنتگی بر عرصه سیاسی زندگی بشریت محسوب می‌شوند و ماهیت آنها حز رها، رنگ دگر می‌یابد.

فضاوت شاه در مورد دکتر فاطمی

در حکومت مشروطه، معقول نیست که شاه خودش حکم بدهد،
براهنگامی که لویی سیزدهم می‌خواست در محاکمه دالا والت قاضی
باشد و برای این کار چند تن از صاحب‌منصبان پارلمان و چند تن از
راهبران دولت را در دفتر خود احضار کرد و خواست آنان را محور
کند تا رای به اعدام منعم صادر کنند، بنابراین، رئیس پارلمان، گفت: در
این قضیه يك موضوع عجیب دیده می‌شود و آن اینکه يك پادشاه می-
خواهد بر علیه یکی از اصاع خود فضاوت کند.^۱

نمور افزود: آبا خاطر اعلیحضرت، تحمل خواهند نمود که در
مقابل خود شخص منعمی را ببینند که يك ساعت بعد، به فضاوت ملوکانه،
نایب اعدام شود؟ اگر پادشاه منبل هو و گنجلت باشند چنین وضعیتی
را نمی‌توانند تحمل کنند.

لویی که گوشش به این حرفهای مسندل بسدگذار نبود، محاکمه

را شروع کرد و در آن صورت، نلبور گفت: چنین فضاوتی صافه نداد و در تمام از من گذشته نامه امروز، هیچ موردی دیده نشده و بسیار عجیب است که یکی از پادشاهان فرانسه، به عنوان قاضی و بنابر حکم خودش، يك شخص اصیل را محاکمه و محکوم به مرگ کرده باشد.

نلبور افزود: حکمهایی که پادشاه بر اثر فضاوت شخصی خودش می‌کنند، سرچشمهٔ احکامات و تعدی و سنگری است و سبب حواهد شد ظلم و خنابت، در سراسر کشور، توسعه یابد و درباریان (خائن) دائماً با وسوسهٔ خود، شاه را به صدور احکام ظالمانه وادار کنند.

نلبور ادامه داد که چون «برون» به امپراتوری رسید، برای جلب و جلب فلسوف مردم، اظهار داشت: از قاضی بودن در امور خودداری خواهم کرد تا اینکه سر نوشت منم، دستخوش هوا و هوس درباریان نشود.

اما چون در ابرق آن روز، مرد آزاده‌یی چون نلبور در راس پارتلمان نبود، چون آشنایی بیشتر از برون، در مورد فاطمی، چنین کرد:

روزلت، حامل کودنای ۲۸ مرداد، در خاطرات خود می‌نویسد: که بعد از کودنای ۲۸ مرداد، بیمه شب بگشبه ۳۱ شهریور به دبدن‌شاه رفتم. بعد از مدتی صحبت از او پرسیدم آبا جنابعالی در مورد مصدق، رباحی و دیگران که علیه شما توطئه کرده‌اند، چه خواهید کرد؟

شاه با فاطمین پاسخ داد: من خیلی دربارانش فکر کرده‌ام. همان

شوری که می‌دائید، مصدق قبل از ورود من خودش را تسلیم کرده است. او را محاکمه خواهند کرد و اگر دادگاه پیشنهاد مرا قبول کند (لبابش می‌لرزید) به سه سال حبس در منزل با در دهکده اش محکوم خواهد شد و ریاضی هم به سه سال زندان محکوم خواهد شد و بعد هم آزاد است که به هر کجا خواست برود و هر کار که خواست بکند؛ البته مشروط به اینکه کارهای خلاف قانون نکند.

شاه لبخندی زد و ادامه داد: چند نفر دیگر هم تنبیهات مشابهی خواهند شد ولی يك استثنا هست و آن هم حسین فاطمی است که هنوز او را پیدا نکرده اند، ولی پیدا خواهند کرد.

شاه افزود: رفتار او خیلی نوحین آبر بود، او حزب توده را وادار کرد تا محسمه‌های من و پدرم را سرنگون کنند، و مسلماً موقعی که پیدایش کنم، او را اعدام خواهیم کرد.

آبما امثال نفسی زاده می‌توانستند مانند ملینور که در مقابل لویی سیزدهم ایستاد، جلوی شاه تابستند و بگویند محاکمه فاطمی به شاه مربوط نیست و شاه حق ندارد بگوید موقعی که پیدایش کنم، او را اعدام خواهیم کرد.

نورم بعد از کودتا

بعد از کودتا، شاه ملی بطنی گفت: باید کوشش کرد هزینه زندگی ارزان شود، مخصوصاً که حالا مرفح آن است.^۱

گفتۀ فوق‌بین این نکته بود که رژیم پس از کودتا آنقدر سوء استعساد و چپاول کرده و راه را برای عارت استعمارگران باز گذاشته بود که خود شاه هم به نورم اعتراف داشت.

لذا به موجب آمار، شاخص هزینه زندگی، مرتب قوس صعودی خود را طی می‌کرد، طوری که در فروردین ماه، شاخص هزینه زندگی ۱۱۹۰ و در اردیبهشت ماه ۱۲۰۱ در صورتی که شاخص کل هزینه زندگی در سال‌گذشته یعنی دوران مصدق، رقمی معادل ۱۱۵۱ بود.^۲

نورم آلودگی‌گرش یافت که دولت مجبور شد دروغ بگوید و عنوان کند که دولت نسبت به طبقۀ راحتمکش نوجه دارد و کوشش می‌کند که رفاه و آینده خود و اطفال آنان را از هر جهت تأمین کند و

۱. اسناد نهضت مقاومت ملی ایران (صحفانی از تاریخ ایران).

همچنین برای بهبود وضع کارمندان دولت و تأمین آئینه آنان، بر زمینهای
 شد، تا همه کارگران، کشاورزان و کارمندان، دارای حایه واحد و ارزان
 شوند. پس از این وعدههای دولت، شاخص هزینه زندگی و مسکن در
 عرصه دو ساله، ابتدا با سال گذشته قابل مقایسه بود و از رقم ۲۳۳۰ به
 رقم ۲۵۳۹ رسیده بود.

فاطمی در مخفیگاه

در ۲۹ مرداد ۱۳۳۲، اوایل روز بود که دکتر مصدق و ننی چند از همکاران او از جمله دکتر صدیقی، دکتر شایگان و چند وزیر کابینه، با شهربانی دولت کودتا تماس گرفتند تا ترتیب تسلیم خود را دهند.

دکتر فاطمی و برخی از نندروهای جبهه ملی، مخفی شدند تا بتوانند علیه رژیم وابسته و علیه کودتای نظامی فعالیت کنند.

فاطمی که از مخالفین سرسخت شاه بود، به خاطر سخنرانیها، مقالات و اعمالی که کرد، بوده نمی توانست نیا بدهد و خود را تسلیم می کرد و لذا در تلاش مخفی کردن خود در نقطه ای امنی برآمد. فاطمی در مخفیگاه خود، علیه رژیم سلطنتی و علیه دولت زاهدی، با مخالفین دیگر تماس داشت و عملیات ضد کودتا را هدایت و رهبری می کرد.

مدارک و اسنادی که همراه دستگاههای فرستاده و گیرنده در اقامتگاه دکتر فاطمی کشف شد، گواه مطلب فوق است. نورانی و اقباء به دست آمده از محل اختفای دکتر فاطمی، از طرف فرمانداری نظامی،

در اختیار رکن دوم سند ارزشی و شصت نجیبسات فرار گرفت و نیمه‌ساز مجیدی، رئیس این رکن، بر کار مأمورین نظارت کامل داشت.

بلافاصله پانزده نفر از ربر دست‌نربین مأمورین رکن ۲ ستاد ارزشی که در اختیار کودتاچیان فراز گرفته بودند مأمور شدند تا مدارك و اسناد مزبور را مورد مطالعه قرار دهند و برای کشف اسرار فعالیت دکنر فاطمی در مدت اختفا (هفت ماه) اقدام کنند.

حدوشش‌شنبه زمانی این مدارك به دست آمد که فاطمی اختفای خود را تعبیر داده بود و همین امر دولت کودتا را بیشتر بر آن می‌داشت لذا برای دستگیری این آزاد مرد تاریخ سیاسی ایران بکوشد و حتی برای مرده و زندان او، جاپړه معین کرد.

اختفا به نقل از خود فاطمی

بعد از ظهور دور چهارم شب ۲۸ مرداد (بک روز قبل از تسلیم شدن مصدق) از خانه دکتر مصدق بیرون آمدم و به هر وسیله‌ای بود، خودم را به خانه پدر زنم رسانیدم و در آنجا با خانم ملاقات کردم و از او اخذ حفاظتی نموده و به شمیران رفتم. در شمیران چند روزی در منزل یکی از دوستانم اقامت داشتم. بعد متوجه شدم که مامورین در تعقیب من هستند. شبانه، در حالی که خیافه خود را تغییر داده بودم، به کرج رفتم و مدت ۳ هفته در املاک پدر زنم اقامت گزیدم و چون اطلاع حاصل کردم که این محل هم مورد سوءظن قرار گرفته، مجدداً محل اقامت خود را تغییر دادم و قریب چهار ماه، هر چند دور بک بار، در منزلی به سر بردم. در این موقع، دبش‌ها هم کاملاً بلند شده بود.

مصاحبه با دکتر فاطمی در محببتگاه

ناصرالدین‌نشانیهی خبرنگار نشریه الاخبار، با دکتر فاطمی در

محبوبگاه به مصاحبه پرداخت بود که البته این مصاحبه، برای خبرنگار
مربوطه، چه در ایران و چه در کشور خودش، مشکلاتی را به وجود
آورد.

خبرنگار: پس از آنکه رضای شما، خود را به دولت جدید تسلیم
کردند، شما چرا این کار را نکردید؟

دکتر فاطمی در حالی که لبخندی بر لب داشت، پاسخ داد: چون
منبع ده هزار تومانی که برای دستگیری من جابزه تعیین شده بود، به
دولت معتد برسد.

دستگیری دکتر فاطمی

در میدان تحریرش، در کوی رضائیه، خانه شماره ۲۳ خامی
زندگی می کرد که برادرش جلیلوند، افسر شهربانی بود.
واقعاً از روزی شروع می شود (جمعه، پنجم اسفندماه ۱۳۳۲)
که سرهنگ جلیلوند برای صرف ناهار به خانه خواهرش می رود خواهر
می گوید که در همسایگی اش مرد جوانی که ریش دارد گاهی، با احتیاط
نمسم، از انسانی و در انداز می کند و بعد از آنکه مطمئن شد کسی پشت
پنجره نیست (همی در خانه شماره ۲۳) گلدانها را آب می دهد، به نظر
یکی از افسران نوده بی با از سران این حزب باشد.
جلیلوند خانه مزبور را و در انداز می کند و به خواهرش می گوید
که تصور نمی کنم نظارش درست باشد، برای، اینکه نوده بی ها بسیار
محافظه د و هرگز اذامی نمی کنند که مورد سوءظن فرار گیرند و بعد
است که يك افسر فراری نوده بی بایند به گلدانها، آن هم با این
می احتیاطی، آب بدهد.

جلیلو شد سپس از خواهر خود می پرسد که خانه مال چه کسی است.

خواهرش پاسخ می دهد که این خانه را دکتر محسنی، افسر ارتش و همسرش اجازه کرده اند و حدود سه ماه است که در آن زندگی می کنند.

سرهنگت جلیلو ند می گوید که شاید آن مرد، پدر عروسی با داماد باشد و خواهرش می گوید که خیر، برای اینکه آن مرد حدود ۳۰ سال دارد.

آن روز با همسین گفتگو، سرهنگت جلیلو ند به خانه می رود و صبح فردا که به مرکز خود در اداره پلیس تهران می رود، حریان روز پیش را به خاطر می آورد و بلافاصله گزارشی به این شرح به رئیس کل شهرمائی که در آن موقع سپهبد علوی مقدم بود می نویسد: محرمانه به عرض برسد، روز گذشته برای دبلیو خواهرم به خانه او رفتم و دیدم خواهرم اصرار داشت که در خانه شماره ۲۳ آن کوچه، ممکن است یکی از اصرار یا سران حزب نوده مخفی شده باشد، بنابراین و طبقه نظامی حدود دایم مرا را به شرف عرض رباست محترم شهرمائی کل کشور برسانم تا هر طور که مصلحت باشد اقدام فرماید.

رئیس شهرمائی وقت (نیمسار علوی مقدم) در روزنامه می نویسد: نیمسار بختیار، فرماندار نظامی تهران، با گزارش سرهنگت جلیلو ند افسر انتظامی پلیس، برای استحضار، عیناً حضور شریف تقدیم می گردد.

سر نیبه نبور بهنبار، در حاشیه نامه چسبی می نویسد: اجرائات!

سرگرد مولوی، اقدام نمائید و در صورتی که از سران حزب نوده باشد، مراتب را با پی‌سیم به اینجانب فوری گزارش نمائید. به‌تعداد اعتبار پس از صدور این فرمان، هارم کوشک می‌شود تا درمانوری که با حضور کلابه سران ارشد و شاه اسحاق می‌گرفت، شرکت کند.

سرگرد مولوی که بعداً به درجه سرلشکری رسید و با هلیکوپتر سر روی دکتلی فشاره‌وی برفی سقوط کرد و متلاشی شده، در آن موقع، رئیس انتظامات نظامی بود، نامه را در جیب خود گذاشت و بکسر به آدرسی مرموز رفت.

ساعت حدود یک ریح به ظهر روز سه‌شنبه ۶ اسفند ۱۳۴۲ بود که سرگرد مولوی با جیب فرمانداری نظامی، همراه راننده‌اش به بهانی که در گزارش آمده بود مراجعه کرد.

پس از آنکه زنگ زد، دکتر فاطمی شخصاً در را باز کرد و در برابر حدود، سرگردی هفت‌نبر به دست را مشاهده کرد (معمولاً در ایس وقت روز، دکتر محسنی برای نوزدین آبول به خانه مراجعه می‌کرد و در ضمن مواد غذایی نیز می‌آورد و به همین علت بود که حدود دکتر فاطمی، پناہ سه ماه عادت در را باز کرد) وقتی که سرگرد مولوی اسلحه را روی پشامی دکتر فاطمی نگذاشت، درست زمانی بود که دکتر محسنی و همسرش هم رسیدند و چون وضع را به این مثال دیدند و مشاهده کردند که جیب فرماندار نظامی هم کنار کوچه متوقف شده، صلاح را در این دیدند که از صحنه دور شوند و چند روز بعد، در خارج از کشور، اقامت گرفتند.

فاطمی که سردی اسلحه را روی پشامی حدود حس کرد با

خواهری و آرام گفت: من مر بضم و قادر نیستم فرار کنم.
در ایس لحظه سرگرد مولوی فریاد زد: دکتر قاطمی را گرفتم
- دکتر قاطمی را گرفتم.

راننده جیب به سرگرد نزدیک شد و گفت: قربان مواعظ باشد،
اگر مردم بمانند، ما را قطعه قلمه می کنند و به همین خاطر بود که
سرگرد مولوی حتی اجازه نداد دکتر قاطمی لباس عوض کند و لذا با
سربانی و لباس منزل، او را عقب جیب سوار کردند و او نرس مردم
گریختند و رفتند، مردم ناله داشتند کم کم جمع می شدند ولی
دیگر دیر شده بود و فرمان ملی آنها، به چنگ دژ خیمان افتاده بود.

مولوی ابتدا تصمیم گرفت به کلانتری نجریش که در ابتدای
خیابان نابوران فرار دارد برود و از آنجا چند سرباز او را تا فرمانداری
نظامی نهران اسکورت کنند ولی بعد تصمیم گرفت به راننده جیب
(علی نظری) بگوید برویم دربار.

راننده جیب را به طرف خیابان کاخ حرکت داد و ساعت حدود
نیم بعد از ظهر بود که جلوی کاخ رسیدند. سرگرد مولوی که سرمست
از باد غرور و پیروزی بود، به افسر نگهبان گفت که به سربپ نعمت...
نصیری، فرمانده گارد سلطنتی، اطلاع دهد که برای امر مهمی با اجازه
ورود دهند با خودشان مراجعه کنند.

پس از چند دقیقه، نصیری (از نشاند نصیری معذور) جلوی در
کاخ اختصاصی آمد و او سرگرد مولوی پرسید که چه خبر است؟
مولوی: قربان، قاطمی را گرفته ام.

نصیری با تعجب و ناباوری به جیب نزدیک شد و سرخود را

داخل جیب کرد و با وفاحت و بیشرمی تمام، چند لحش و ناسزا به دکتر فاطمی، داد.

دکتر فاطمی گفت: شما باید مؤدب تر از این باشید.

نصیری: یا شما مؤدب باشم! یا خمایی که به کشور حیات کردید؟

فاطمی: ما برای این مملکت و مردم جز خدمت کاری نکردیم، آینده و تاربخ این مسئله را روشن خواهد کرد، آینده روشن خواهد کرد که ما حائن هستیم یا شما.

در این لحظه، نصیری با مشت به صورت فاطمی کوبید طوری که تمام صورت و لباس دکتر فاطمی، آلوده به خون شد.

نصیری سپس گفت: پیردش به فرمانداری نظامی نامی به وسیله می سیم، مراتب را به عرض اعلیحضرت برسانم.

مولوی بالحنی ملنمسانه به نصیری اظهار داشت که نیکوکاران ما دارم به عرض اعلیحضرت برساند که چاکر افخارد سنگیری این خیانتکار را داریم.

نصیری گفت: البته، خیانت راحت باشد.

مولوی، همراه چند مأمور و دو افسر گارد، به سوی فرمانداری نظامی که در آنوقت در شهر بانی کل مستقر بود حرکت کرد و در آنجا نصیم گرفته شد که چاقو کشان دولتی، فاطمی را ترو و کشتند.

ملاقات در بیمارستان

روز چهارشنبه، ساعت ۱۰ صبح، خواهر و همسر دکتر فاطمی، به منزل سرلیپ آورده، دادستان ارشد رفتند و خواستار ملاقات با او شدند. دادستان ارشد با این امر موافقت کرد و نامیدی به بیمار دکتر آبادی، رئیس وقت بیمارستان نوشت که بعد از ظهر همان روز، خواهر و همسر دکتر فاطمی، فقط یکبار، می‌توانند از بیمار دیدن کنند.

ساعت سه بعد از ظهر، خواهر و همسر دکتر فاطمی، به اتفاق کودک ۱۰ ماهه او، در بیمارستان شماره ۱۰ ارشد حاضر شدند و از دکتر فاطمی عیادت کردند.

وفتی به منزل مراجعت کردند، خبرنگاری به منزل سرلیپ سطولی رفت و با همسر دکتر فاطمی ملاقات کرد و تقاضا کرد که ملاقات با دکتر را شرح دهد.

همسر دکتر فاطمی در حالی که کودک خود را در بغل داشت، با غونسردی و آراشی که در حضور او بود گفت: ساعت سه بعد از ظهر،

به اتفاق خواهر دکتر فاطمی، پس از کسب اجازهٔ دادستان ارنش، به بیمارستان رنجم و این اولین مرتبه‌ای بود که پس از واقعهٔ ۲۸ مرداد و منواری شدن دکتر فاطمی، او را با ربشی انبوهی روی تخت بیمارستان می‌دیدیم.

دکتر فاطمی روی تخت خوابیده و چشمانش را به سقف دوخته بود و به محض ورود ما، سرش را به طرف ما برگردانید و چون کودک خود را در بغل من دید، چند لحظه چشمانش را بست و معلوم نبود چه افکاری در سر دارد.

کودک دکتر فاطمی که زیر یک سال داشت و پدر خود را هرگز ندیده بود، به مجرد دیدن پدر، به خصوص با آن سر و وضع و ربشی سیاه و پریشان، فرسید و گریه را سرداد و دکتر فاطمی هم که متأثر بود، با چشمانی باز، گریه کردن بچه را نگاه می‌کرد و در این اندیشه بود که بچه‌اش حاضر نیست صورتش را نزدیک بیاورد تا پدرش او را ببوسد. همسر دکتر فاطمی افزود: در این ملاقات که حدود ۱۰ دقیقه طول کشید، مابعد ارنش هم حضور داشت.

خبرنگار: دکتر فاطمی چهری نگفت؟

پاسخ: دکتر فاطمی در این مدت جز چند کلمه احوالپرسی صحبت دیگری نکرد.

پس از این ملاقات، پزشکان دکتر فاطمی گفتند که گرچه دیدار بچه او را متأثر کرد ولی دیدار خواهر و همسرش، تا اندیشه‌ی دروخته او موقتاً واقع شده و بر اثر همین ملاقات بود که روحیهٔ او از روزهای قبل بهتر شده و توانسته مقداری آب مبهود از دست پرستار خود بخورد.

گزارش دیگر پزشك معالج دكتر فاطمی حاکی بود كه حال او روبه بهبودی می رود و شب گذشته را تقریباً راحت خوابیده، ولی وقتی كه مداوی سوپ جوچه به او خوردانند، پس از يك ربع ساعت، برگرداند و چون مزاج او بر اثر نخوردن غذا به طور محسوسی ضعیف شده، امروز صبح او را نغیة زرده نیمه مرخ کردند و پس از عمل جراحی وضع مزاجی او بهتر شده است.

نیمسار سرنیپ آزموده، دادستان از نش كه هنوز بر اثر كمالت در منزل خود پسری بود گفت: نا جانی كه منظور است من نمی كنم كه با كمك پزشكان معالج و از طریق تقویت روحیه، دكتر فاطمی را زنده نگه دارم و روی همین اصل بود كه چگون حس كردم ملاقات خانم و خواهرش ممكن است در روحیه او مفید واقع شود، محوز عبادت صادر كردم و روی هم رفته به پزشكان معالج دكتر فاطمی دستور داده شده كه با نهایت دقت از او مراقبت و پرستاری كنند.

روزنامه كیهان دربارهٔ امكان يك عمل جراحی دیگر دربارهٔ دكتر فاطمی نوشت: سرنیپ دكتر مغلی، رئیس بخش افسری بیمارستان شماره يك كه وضع دكتر فاطمی را مرتباً مورد بررسی قرار می دهد به خیرنگار ما اظهار داشت كه طبق معمول، دكتر فاطمی را معاینه كردم، فشار خون او ۸/۵ بود، ضعف او همچنان ادامه دارد و اطبای معالج او اکنون، دست به يك فعالیت شدید زده اند كه جان دكتر فاطمی را حفظ كنند. از این لحاظ، شب و روز از مشارالیه، مراقبت به عمل می آید.

بکی دیگر از اطبای معالج او می گفت: مداوای دكتر فاطمی، طبق دستور العملی كه شورای پزشکی داد، ادامه خواهد یافت ولی

چنانچه حالت نهوع اوفطع نشود، برای انجام يك عمل جراحی دیگر، شورای پزشکی تشکیل خواهیم داد و مجبوریم که مشارالیه را برای باز کردن شکم آماده کنیم.

پزشك مزبور افزود: در روز دستگیری، هشت ضربه چاقو به ریه و سینه و پشت وی اصابت کرده که تصور می‌رود یکی از ضربات چاقو، سبب خونریزی ریه شده باشد و به همین سبب حونی که دکتر فاطمی استغراغ می‌کند، مانده و تیرم‌نگ است و پس از استغراغ، دچار سسکه می‌شود و ۲۴ ساعت ناراحت است، تبی بیمار ۸۰ و فشار حوش بین ۷ الی ۱۰ است و پرائر کثرت تزرینی بنی‌سبلین و استرینوماپسین و اروتوماپسین، بیمار مسئولیت پیدا کرده و دیگر این داروها روی او مؤثر نیست. نکته مهم دیگر این است که بیمار، نه هیچ وجه، قادر به خوردن غذا نیست و اطبا به وسیله تزریق آمپول غذایی (مرستنی‌ان) و همچنین آمپول مخصوص (پیری امین) او را زنده نگه داشته‌اند.

دادستان ارمنی در مورد حال دکتر فاطمی گفت: غذا نمی‌خورد و دستور پزشکان را هم اجرا نمی‌کند و چون پزشکان نمی‌توانند او را از بیمارستان مرخص کنند، بنابر این اخطاراً از خود سلب مسئولیت کرده‌اند دادستان افزود: یکی دو مرتبه خودم با دکتر فاطمی صحبت کردم و گفتیم چرا غذایی را که پزشکان معالج دستور می‌دهند، نمی‌خورید؟

او پاسخ داد: من مزاج خودم را بهتر از آنها می‌شناسم، بنابراین باید آنچه به مزاجم سازگار است انجام دهم.

آنچه مسلم بود اینکه دکتر فاطمی حدود چهل روز غذا نخورد و پزشکان با آمپول او را زنده نگه داشتند تا برای يك محاكمة نظامی زنده بماند و شاید بتواند از زبان او به نفع رژیم پهلوی برای ارائه به جهان، چیزی بیرون بکشد، ولی فاطمی کسی نبود که ندامت نامه بدهد و لذا استعمار و دربار وابسته، با شکست و بدنامی، این فخرمان ملی را به جسوعه آتش سپردند. برای آزاد مردی چون فاطمی، مرگی غیر از شهادت، کوچک بود و ابستاده مردن، افتخار مخالفین استعمار و استبداد است و بنا بر گفته خود دکتر فاطمی، مرگ با عزت، بهتر از زندگی با ذلت است و او به چنان مرگی دست یافت.

انتقال فاطمی به زندان

صبح روز یکشنبه ۱۳۳۳/۲/۲۵ يك آمبولانس ارشبی وارد بیمارستان شد و افرادی از آن پیاده شد. او طبق نامه‌یی که فیلاً بین رئیس بیمارستان و فرمانداری نظامی مبادله شده بود، مستقیماً به انافی که دکتر فاطمی در آن بستری بود راهنمایی شد و به دکتر فاطمی گفت: بفرماید. فاطمی که تازه از خواب بیدار شده بود، پرسید کجا؟

اهل مریم‌دوگفت: چون هوای این انافی گرم است و صفاً به واسطه نزدیکی پنجره به خیابان، سروصدای زیاد شما را ناراحت می‌کند، شما را به محل بهتری خواهیم برد.

دکتر فاطمی که سه ماه بود به پشت خوابیده بود، برای اولین بار به کمک چند پرستار و سرباز محافظش که از سوی کودتاگران گمارده شده بودند از تخت پایین آمد ولی چون قادر به راه رفتن نبود، روی سرنشینی که از قبل آماده شده بود، خوابید و قبل از اینکه مأمورین نظامی او را حرکت دهند گفت از کنار نخش، فرآن کوچک و هکمی

فرزند ۲۰ ماهه‌اش را هم به او بدهند.

عکس و قرآن به دکتر فاطمی دادند و او را به آمبولانس منتقل کردند و يك ربع بعد، آمبولانس مزبور جلوی یکی از اتاقهای لشکر ۲ زد، یعنی همان جایی که بنا بر گفته آن اسیر بهزیر بود، زندانی شد.

آخرین نامه دکتر فاطمی

«بناور کتبد که من تما مرگت فاصله‌ای ندانم، زیرا نب اعصابم را خیلی منلاشی و فسادت را از من سلب کرده است. من، تمام این رمجها و مصائب را در راه هدف مقدس خود یا خاطری آرام نحمّل می‌کنم، فقط اگر شما بتوانید سیروس را به هر صورتی که ممکن است فرستید تا او را ببینم، بسیار موجب خوشحالی من خواهد بود.»

ولی دادستان ارتش، در جواب این خواسته کزچک خانواده دکتر فاطمی مخالفت کرد و گفت: وقت دیر است و حکم باید اجرا شود.

دفاعیات دکتر فاطمی

شاید این سؤال پیش آید که چرا رژیم پهلوی که در ابتدای امر به وسیلهٔ چاقو کشان درباری قصد کشتن فاطمی را داشت، بعداً درصدد برآمد او را در بیمارستان زنده نگه دارد؟

پاسخی که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم (پاسخ احتمالی) این است که رژیم می‌خواست فاطمی را بشکند تا ندانست نامه بنویسد و از شاه طلب بخشش کند و این پیروزی برای رژیم، از اعدام فاطمی مهمتر بود. رژیم برای آنکه فاطمی را تسلیم خواستهٔ خود کند زمینه‌ی آماده کرده بود از این فرار که خواهر فاطمی را نشوین کردند تا او را محاب کند که از شاه بخشودگی بگیرد و این خواهر ضجاع و باوقاس، به سبب علفه‌یی که به برادرش داشت، در محاصرهٔ سربازان حکومت نظامی، خود را به برادرش رسانید. گفت: یکی از دوستان، اfdامانی در سطح بالا کره و مسایل است چند کلمه به شاه بنویسد تا ترتیب آزادی شما داده شود.

هنوز سخنان حواهر تمام نشده بود که فاطمی، با حالتی عصبانی و خشمناک، فریاد زد: هر کس چنین نامی را توشه، غلط کرده. مگر من جرأت با حیانت کرده‌ام که از کسی عذر بخواهم؟ من کسی نیستم که از شاه نغاصای عمر کنم.

خواهر فاطمی نامه را در دست داشت و می‌خواست آن را به برادرش نشان بدهد اما ناگهان فاطمی نامه را گرفت و به گوشه‌ی پرنات کرد و دهنگر حاضر شد در این باره صحبت کند.

با شکست این روش رژیم، فاطمی باید محاکمه می‌شد و شاه و اطرافیان می‌دانستند که این محاکمه به نفعشان نیست ولی چاره‌ی نداشتند و لذا تصمیم گرفتند محاکمات سری و محرمانه انجام شود، اما بار هم مطالبی از دادگاه فرمایشی بیرون آمد به این شرح:

(۱) بهمنار دادستان: (پس از ادای مطالبی که در شأن دربار بود) حسین فاطمی، خائن به مملکت است با این وصف قبل از عزیمت به اروپا، آنگذر مورد اعتماد و اطمنان اعلیحضرت بود که در يك جلسه سه ساعت و نیمه، اعلیحضرت اصرار داشتند که ایشان فرمان نخست‌وزیری را بپذیرند.^۱

فاطمی: باید بگویم که اگر من خائن به کشور بودم چرا شاه می‌خواست يك فرد خائن را رئیس دولت کند و اگر خدام بودم چرا نیمه شب به خانه‌ام ریختند و چرا بعداً مجروحم کردند و چرا اینك در يك دادگاه نظامی فرمایشی محاکمه می‌شوم؟

افشاگری خواهر دکتر فاطمی

۳

خواهر دکتر فاطمی که سعی داشت نگذارد خون برادرش بایمال شود، در آخرین مراحل زندگی برادرش، به افشاگری پرداخت تا جمره رژیم را بر ملا کند و چنین می‌گفت: من روزشنبه ۱۳۳۳/۳/۲۲ نا ساعت ۱۰/۵ شب از برادرم در بیمارستان، موافقت و پرستاری می‌کردم و روز یکشنبه خبر دادم که برادرم را از بیمارستان به زندان بردند و نهمیدم چه شد بیماری را که نا ساعت ۱۰/۵ عصر شنبه با آمبول غذا نگه داشته بودند، ناگهان ساعت ۵ صبح یکشنبه، بهبودی یافته تا او را به زندان منتقل کنند.

وی می‌افزود: در کجای دنیا، يك اسكلت مجروح را با فشار خون ۷/۵ و ضربان قلب ۹۰ و حرارت بدن ۳۸ و ۳۹ به زندان می‌برند؟ ما مطمئن هستیم که انتقال او به زندان، زندگی‌اش را به خطر می‌اندازد. من از نظر قانونی، به رئیس مجلس شورای ملی و رئیس صا، دادستان کل کشور، دادستان تهران و کمیسیون عراض مجلس و پزشکی قانونی

اصل مراسم را تلگرافاً اعلام نموده‌ام و هر گونه حادثه سوئی رخ دهد، مسئولیت آن را به عهده مجربان امور می‌گذارم.

حواضر دکتر «فاطمی» را ناثر زیاده می‌افزود: هشت نفر از استادان دانشگاه که همه از پزشکان مجرب و مورد اعتماد عموم هستند، به دعوت بهادری کل ارشد، در جلسه مشورنی با پزشکان نظامی ارشد همکاری کردند و معاینات دقیق و تجزیه‌های لازم را برای اجرای عمل جراحی ضروری شمردند و طی صورتجلسه‌ی آقاخان پروسور عدل، دکتر هنجبی، دکتر و کبلی، دکتر خلامحسین مصدق، دکتر لقمان‌الملک، دکتر اعظم‌الملک و دکتر سعید حکمت، (آن صورتجلسه را) امضا کردند، ولی بارهم برادرم دکتر فاطمی را به زندان منتقل کردند.

شهادت دکتر فاطمی

(۱) با اعلام رأی دادگاه فرمایشی، دکتر فاطمی به اعدام و آقابان مهندس رضوی و دکتر شایگان به حبس ابد محکوم شدند و هنگامی که منشی دادگاه نظامی، رأی را فراغت کرد، آن را برای امضا نزد محکومین آورد و به رؤیت هر سه رساندند.

دکتر فاطمی که بنوی بردوش داشت، دست خود را پیش آورد و با خودنویسی که سر هتک نیک آذر به وی داد زیر حکم اعدام را امضا کرد و لی فوراً به این دادگاه اعتراض کرد و خواستار تجدید آن شد ولی با این خواسته موافقت نشد زیرا اگر باز هم این محاکمات ادامه می یافت، رژیم بیشتر رسوا می شد.

ساعت ۴/۷ دقیقه با مداد روز چهارشنبه ۱۹ آبان ماه، عده‌ای از افسران ارتش که تصور می کردند ریختن خون آزاد مردی چون دکتر فاطمی، بر ایشان افتخار آرمین است، به دنبال آزموده و پخته‌ای، به زندان رفتند و آرموده به فاطمی گفت: پس از مخالفت با درخواست فرجام،

اکنون وفاتش رسیده است.

فاطمی را در حالی که بنا بر گفته شاهدان عینی نب داشت و با برانکاز حمل می شد به سوی میدان نیر لشکر ۲ رومی حرکت دادند. در میدان نیر، آرموده گفت: وصیتی دارم، فرمایید و سپس افروید: شما مکرر می گفتید که من از مرگ آبایی ندارم، حالا چه احساسی دارید؟

فاطمی پاسخ داد: آری آقای آزموده، مرگ حق است و من از مرگ آبایی ندارم، آن هم چنین مرگ پر افتخاری. من می بینم که نسل جوان ایران از مرگ من، درس عبرتی بگیرد و با خون خود از آزادی و وطنش دفاع کند و نگذارد چاقو و شمشیر اجنبی بر این کشور حکومت کنند. من درهای سفارت را بستم، غافل از اینکه تا دربار هست نیازی به سفارت نیست تا انگلستان این کشور را چپاول کند.

فاطمی افروید: آقای آزموده، مرگ هر دو قسم است، مرگی در رختخواب ناز و مرگی در راه شرف و افتخار و من خدا را شکر می کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می شوم و خدا را شکر می کنم که با شهادت من این راه، دین خود را به ملت مستعبد و استعمارزده ایران ادا کرده ام و امیدوارم که سرسازان مجاهد، نهضت استقلال طلبانه این کشور را همچنان ادامه دهند.

آزموده دستور داد تا فاطمی را به چوخله آتش نزدیک کنند و سپس گفت که اگر خواهش می دارید فرمایید.

دکتر فاطمی گفت: خواسته من دیدن خانواده ام، صحبتی با افسران و ملاقات با دکتر مصدق است. آرموده که همه اینها را برای رژیم مضر

شخصی می‌داد با عصبانیت گفت: تو هنوز هم دست نمی‌کشی؟ و بدون تأمل دستور داد حکم اجرا شود.

دادم‌ان از قش (آزموده)، پس از اجرای فرمان اربابان خود، با وجودی که سعی داشت حداین را کنعان کند، گفت: در موقع اعدام، روحهٔ دکتر فاطمی به قدری خوب و قوی بود که اگر کسی از حرمان اطلاع نداشت، با دیدن او، هرگز باور نمی‌شد که این شخص کسی است که ناچند لحظهٔ دیگر باید نیربازان شود. او، در کمال آرامش، وصیتنامه‌اش را نوشت.

فاطمی، در هوای سرد، با لباس منزل، جلوی گلوله فرار گرفت و به استقبال شهادت رفت.

جوخهٔ آتش که از چهار سرباز (دو نفر اسناد و دو نفر به زانو) تشکیل می‌شد با خلبك هشت گلوله در قلب و سینهٔ دکتر فاطمی و سپس با يك نیر خلاص در شقیه‌اش، سرگت افتخار آفرینی را نصیب یکی از سرجسته‌ترین فرزندان ایران زمین کرد و بشریت را در این اسدبشه فروبرد که بعضی (بسیا اکثر) این زمامداران دنیاپرست، برای بقای حاکمیت سنگین خود، چه فساوونی به خرج می‌دهند.

و این دو بیت ذیل، بسادگاری است از دهان سردی حنکوه نزدیک جوخهٔ آتش بر لب جاری کرد

هرگز دل من ز حصم در بیم نشد

در بیم ز صاحبان دجهیم نشد

ای جان به فدای آنکه پیش دشمن

تسلیم نمود جان و تسلیم نشد^۱

سوء استفاده عوامل کودتا

در کشوری که سران رژیم آن، پست و مقام را نه برای خدمت به مردم، بلکه برای سوء استفاده و بهره‌برداری از دسترنج مردم محروم و زحمتکش می‌پذیرند و برای حفظ آن به هزاران جنایت و خیانت و حمله متوسل می‌شوند، وجود سیاستمداری چون فاطمی، قابل تحسین و تأمل و تعجب است. مفاهیمی بین ثروت، صرفه‌جویی و وصیتنامهٔ دکتر فاطمی با فسمی از سوء استفاده‌های دست‌اندرکاران کودتا و خود فروختگان رژیم و عوامل بیگانه، روشنگر این ادعا است.

شمس و سنگهایش

در ارتباطی که مردم شریف و زحمتکش ایران، دچار فقر و بیماری و سوء تغذیه و «لاکت و گرفتاری بودند، خواهر شاه، با کبر و غرور، پرستاری خارجی برای چهارمستگ خورد استخدام کرده بود و برایشان لبنی از غذاهای متنوع تهیه داده بود.

این سنگها آبنما، نورنیکی، پوسی و سوسکی نام داشتند و نوجهی که به آنها می‌شد مبین این نکته بود که دربار سلطنتی برای حیواناتش، بیش از مردمش ارزش قائل است.

يك فقره سوء استظافه اردشیر زاهدی

اردشیر زاهدی، از مهره‌های سابقه‌دار سازمان سبا به شمار می‌رفت و با کرمیت روزولت، ارتباط نزدیک داشت و از فعالترین عوامل کودتای مردادماه بود.^۱

شاه، گرچه سلطنت خود را بدون خیلی از کسان بود، ولی سهم اردشیر زاهدی را، به‌شمر می‌دانست و به همین سبب بود که او را به‌عنوان داماد خود و سفیر ایران در آمریکا، برگزید.

حالا که مدتی از مواظبت کودتا گذشته بود و دست‌اندرکاران رژیم بر امسوال مردم و کشور مسلط بودند، اردشیر زاهدی به فرنگ روت و از آنجا به خاور دور سفر کرد و سرانجام از کرة جنوبی سردر آورد.^۲

امریکا که می‌بایست دهنمیزی به جیره‌خواران خود بپردازد، از حبیب ملت محروم گره حانم بخشی کرد و کمپ ارتش آمریکا در کره را به شرکتی واگذار کرد که اردشیر زاهدی، حسن کاشانیان و نمازی، دست‌اندرکاران آن بودند. این کمپ به مبلغ ۳۵ میلیون دلار فروخته شد که سهم اردشیر زاهدی در حربه، پرداخت نشد و خود وی هم برای

۱. صحافی از تاریخ معاصر ایران، ص ۷۲۲.

۲. چشم ملی شدن صنعت نفت، ص ۲۵۳.

نحوه بل گرفتن کمپ به کراً جنوبی رفت و چون معامله تمام شد، پسر او سپید را هندی، وارد عمل شد و برای آنکه سود بیشتری حاصل شود و در ضمن، کالاهای کمپ، زودتر به بازار بیاید، نصوب نامه‌یی صادر کرد که بر اساس آن، اتومبیل‌های کمپ مرید، بدون تشریفات گمرکی وارد ایران شوند.

چون این وسایل وارد ایران شدند، از پرتو فروش آنها به خود دولت ضد مردمی و شرکتهای خصوصی رفی مبادل ۷۰۰ میلیون تومان به جیب راهندی رفت که با توجه به وضع اقتصادی آن زمان ایران، مبلغ کلانی بود.

ملک کالی لاند، رئیس کمسیون تحقیق سنای امریکا خود از گروه چپ‌انگزان استعمار بود نیز نتوانست از فساد بیش از حد رژیم بعد از کودتا چشم‌پوشی کند و از سوء استفاده‌ها، چنین پرده برداشت: 'طی يك سال، بیش از یکصد میلیون دلار کمکهای امریکا به ایران، جیب و میل شده است و تحقیقات سنای امریکا نیز نشان می‌دهد که تنها در سال ۱۹۶۲ مبلغ ۱۵۹ میلیون دلار از هر آسند نفت ایران و کمکهای امریکا، به حساب نهاد پهلوی در بانکهای سوئیس ریخته شده و بیشتر این پولها (مناسبات) از حساب برداشت شده است.

کمسیون تحقیقات سنای آمریکا نیز اظهار داشت که تنها همسر شاه در سال ۱۹۶۲، طی دو فقره چك، مبلغ ۲۳ میلیون دلار برداشت کرده و انرف نیز، در همان سال، طی سه چك به حواله بونیون بانک سوئیس، مبلغ ۵ میلیون دلار وصول کرده است.

مضافاً بر موارد فوق، اشخاص ذیل، به خاطر شرکت در سرنگونی دولت ملی مصدق، از عیان گشترده بیت المال، به این شرح بهره مند شدند:

- ۱- اردشیر زاهدی (داماد شاه) ۳ میلیون دلار
- ۲- همسر شاه (فرح) ۱۵ »
- ۳- اشرف پهلوی (خواهر شاه) ۳ »
- ۴- فاطمه پهلوی (خواهر شاه) ۲ »
- ۵- غلامرضا پهلوی (برادر شاه) ۱۰ »
- ۶- عبدالرضا پهلوی »
- ۷- دکتر علی امینی ۴ »
- ۸- دبیرد را کفتر (رئیس بانک چبی مانهاتان) ۴ »
- ۹- ولایام وارن (رئیس اسبق اصل ۴ در ایران) ۱ »
- ۱۰- حمیدرضا پهلوی (برادر شاه) ۱ »
- ۱۱- محمود رضا (برادر شاه) ۱ »
- ۱۲- ا. و. وینر ۱ »
- ۱۳- رولاند - لیس ۱ »
- ۱۴- تئودور مک‌کاو ۱ »
- ۱۵- اسدالله (وزیر دربار) ۱۰۰ »
- ۱۶- حسین اعلا (وزیر اسبق دربار) ۷۰ »
- ۱۷- آلن دالس (رئیس اسبق سبا) ۱ میلیون دلار
- ۱۸- لوتی هندرسون (سفر امریکا) »
- ۱۹- شمس پهلوی (خواهر شاه) »

۲۰- جرج آلن (سفیر اسبق امریکا)	۱ میلیون دلار
۲۱- شهناز پهلوی (دختر شاه)	« »
۲۲- احمد شهبان (شوهر اشرف)	« »
۲۳- سلون شایین	« »
۲۴- امیر خاتمی (شوهر فاطمه خواهر شاه)	« »
۲۵- پیگات (درباردار انگلیسی)	« »
۲۶- ت. و. پی بر (معاون نیروی هوایی انگلیس)	« »
۲۷- در بک مبل	۵۰۰ هزار دلار
۲۸- جمشید خیر	« »
۲۹- هنری لوس (مدیر سابق تابدن)	« »
۳۰- ویلیام بورک	۲۰۰ «
۳۱- راندولف دیکینز	« »

و کریمت روزولت که بعداً در ردیف دوستان شاه قرار گرفت و در تفریحات شاه در سوئیس حضور پیدا می کرده نمابنده شرکت‌های استعماری امریکایی و انگلیسی در خاورمیانه شد و سالیانه مبلغ ۳۷۰۰۰ دلار به حق العمل کاری کمپانی نورث - روپ ایران و عربستان سعودی و دیگر کشورهای خاورمیانه دریافت می کرد و در سالهای بین ۶۷ تا ۷۰ مبلغ ۱۱۶۰۰ دلار به اضافه هزینه‌های دیگر دریافت می داشت.

چپاول همچنان ادامه داشت و در نادرخ بهماگرهای ایران نمونه‌های دیگری نیز ثبت شد به این شرح:

۱- ۶۰ میلیون دلار هزینه منحصصین امریکایی در سازمان برنامه

و بودجه^{۱۱}

۲- ۵۰ میلیون دلار اسلحه از رده خارج شده تحویل ایران شد.

۳- ۱۶ میلیون دلار بابت حمل تسلیحات، از ایران دریافت شد.

۴- تجهیزات آمریکایی که قابل حمل به آمریکا نبود، به مبلغ ۳۲ میلیون دلار به ایران فروخته شد.

ثروت دکتر فاطمی

فاطمی، با پست حمامی که داشت، می توانست حتی بیشتر از آنها بی که نامشان برده شد، از بیت المال بهره برداری کند ولی به حفظ خود از جمله سوءاستفاده کنندگان نبود، بلکه بسا شدت با آنها مبارزه می کرد و همین امر باعث شد که مفسدین بخواهند او را از خودشان معرفی کنند لذا وقتی که در بازداشت بود، مطبوعات وابسته به رژیم اعلام کردند که در محل اختفای دکتر فاطمی یک چک ۳۰۰ هزار دلاری پیدا شده است ولی بعداً نوشتند که ۳۰۰ هزار دلار نبوده بلکه ۳۰ هزار دلار بوده است.

خانواده فاطمی، برای آنکه دروغ مطبوعات را ثابت کنند، طی نامه ای از دادستان ارنش خواستند که چک مزبور را در اختیار بیم قانونی دکتر فاطمی قرار دهد.

دولت که سوفیت را وحیم می دید، نیمی از دادستان ارنش را بر آن داشت تا بگوید که چنین مطالبی که در جراید منتشر شده صحیح

تبوده زیرا تمام دارایی دکتر فاطمی، ۱۶۰ ریال (شامل سه سرنگ اسکاتس ۵۰ ریالی و یک سرنگ اسکاتس ۱۰ ریالی) بوده است. دکتر فاطمی نباید هم پیش از ۱۶۰ ریال موجودی می‌داشت زیرا در تمام دوران فعالیت سیاسی، حتی در زمان تصدی وزارت امور خارجه، به لحاظ رعایت مردم و صرفه‌جویی در بیت‌المال، حتی از دریافت حقوق دولتی، خودداری می‌کرد. و وقتی شهید شد، نه فقط ثرونی باقی نگذاشت، بلکه رقمی معادل ۳۲۰ هزار ریال مفروض بود که هیچ محلی برای پرداخت آن وجود نداشت و اگر چیزی هم موجود بود، در وصیتنامه خود نوشت: موجودی اینجانب را بین دو پرستارم که تحمل پرستاری اینجانب را کرده‌اند، با تقدیر از زحمات آنها، عادلانه تقسیم کنید.

شهادت دکتر فاطمی و مطبوعات جهان

مطبوعات سوریه نه تنها اعدام دکتر فاطمی را شدیداً نفی کردند بلکه آن را دستور سیاست خارجی و میل وافر شاه به انتقام شخصی خواندند و به همین سبب مجلس سوریه، بنا بر پیشنهاد یکی از نمایندگانش، برای تجلیل از روح دکتر فاطمی، سه دقیقه سکوت کرد و عده زیادی از مردم آزاده آن کشور، سفارت ایران در سوریه را سنگسار کردند و میرفتن یکی نماینده سیاسی ایران را محروم کردند و بر در سفارت ایران نوشته لغت بر فائین سید فاطمی، فائینی که خبیثترین مردم روی زمین هستند و ندارند آنها را تبارزد و به عذاب ابدی دچار کند.

یکی از روزنامه‌های سوریه نوشت: «فاطمی برای این شهید شد که علیه سیاست استعمار و ظلم و ستم داخلی مقاومت می‌کرد. او با شهادت خود، خوبش را مظهر مبارزه با سیاست انگلیس شناساند.

روزنامه دیگری نوشت: ناخالصه دکتر فاطمی در ایران است، انگلیسی‌ها راحت نخواهند بود، سایر مطبوعات عربی و به خصوص مطبوعات عراق که هنگام تشرف دکتر فاطمی به آستان جدش حضرت سیدالشهدا مصاحبه‌های زیادی با او کرده بودند، به نحو بی‌سابقه‌ای از او تحلیل کردند و حتی کثیرالانتشارترین جراید عراق تحت عنوان حثایت و جبع نوشتند: هزار و سیصد سال پیش، حضرت سیدالشهدا را شمر ملعون شهید کرد و امروز همان داستان به صورت دیگری نسبت به یکی از فرزندان آن حضرت در ایران صورت عمل به خودگرفت با این تفاوت که آن روز بیمار را نکشتند ولی امروز، در تهران، بیمار مشرف به موت را اعدام کردند و او را که از سلالة پیغمبر اکرم (ص) بود به افتخار شهادت قائل ساختند.

همین روزنامه عکس فاطمی را در حالی که با کمال خضوع و عشوع دست بر شریح مظهر حضرت سیدالشهدا داشت و با جد بزرگوار خود را رویاروی می‌کرد چاپ کرد و زیر آن نوشت: سید شهید حسین فاطمی، پس از سیزده قرن، یک بار دیگر داستان جانسوز کربلا را زنده کرد، او چه سعادت داشت و قائلین او چه شفاوتی.

روزنامه لوموند و زیر امور خارجه سابق ایران (دکتر فاطمی) را در حالت بیماری اعدام کردند و نباید فراموش کرد که دولت ایران، منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده است.

مجله نیوز ویک، هیچ گمان نمی‌رفت که وزیر خارجه امین ایران، دکتر فاطمی، را با حالت تب و بیماری اعدام کنند زیرا بنا بر گزارشات واصله، از مسدودها قبل، پزشکان معالج او، از زندگی نامبرده، قطع امید

کرده بودند.

نبوزو بک می‌افزاید که باید فهمید چه شد که او را با آن حالت اعدام کردند و چرا به خانواده‌اش تا آخرین لحظات اجازه ملاقات ندادند. مجلهٔ زریبوصف: چرا مردم مسلمان ایران و جهان نشسته‌اند که گروهی کافر از خدا بی‌خبر، مظلومی وطن‌پرست و بهاری مشرف به مسوت را بکشند و جناپنی که حتی در قرون وسطا نظیر نداشته است، اتفاق بیفتد.

چهلمین روز شهادت دکتر فاطمی

روز یکشنبه ۲۱ آذر مصادف با شب چهلمین روز شهادت دکتر فاطمی بود و با اینکه رسماً اعلام شده بود که مراسمی برگزار می‌شود و بستگان او هم به کمی نگفته بودند، ولی عده‌یی از علاقه‌مندان، از ساعت دو بعد از ظهر، با دسته‌های گل در آرامگاه آن بزرگوار واقع در مزار شهدای سی‌تیر (این بابویه) حضور به هم رسانیدند.

مامورین پلیس و افراد حکومت نظامی به سرپرسنی سرهنگ فریانی که حدود از ایجاد کنندگان فرستادن می‌تیر بود و در شهید کردن مردم سهم به سزایی داشت و به پاداش آن جنابان، به ریاست کلانتری شهرداری منصوب شده بود، تمام محوطه را محاصره کرده بودند. پس از آنکه حاضرین بر سر مزار آن شهید فائحه خواندند، وضوخوانی شروع شد و در خلال خواندن روضه، خواهر فداکار و از جوان‌گذشته دکتر فاطمی، از راه رسید و با فریاد حسینم، حسینم، حسین مظلومم، همه حاضران را تحت تأثیر قرار داد.

آن شیرزن، خود را به روی فیر برادر انداخت و پس از آنکه او را از روی فیر بلند کردند، با اینکه ضعیف و بیمار شده بود و قادر به حرف زدن نبود، فریاد زد من افتخار می کنم برادرم حسین، مانند جد بزرگوارش حسین ابن علی (ع) به شرف شهادت بابل آمد و این افتخار برای اولاد و بستگان و همکاران او باقی خواهد ماند. آری شهادت ائمه ذریه رسول اکرم (ص) است و ما ذریه آن حضرت، به این ائمه افتخار می کنیم. سپس دو بیت شعر دلی را خواند:

هرگز دل ما ز حصم در بیم نشد

در بیم ز صاحبان دهبیم نشد

ای جان به فدای آنکه پیش دشمن

نسلیم نمود جهان و نسلیم نشد

و افزود که چون برادرم دکتر قاضی نسلیم نظریات پیگانگان نشد، به دستور هندرسون و سفیر انگلیس او را گشتند. جرم نابخشودنی او این بود که در ب سفارت انگلیس را بست و جاسوسان پیگانه را از ایران اخراج کرد. من بقی دارم که حدای قاهر و عادل، انتقام او را از فانیبش خواهد گرفت.

در این هنگام ضعف به ایشان دست داد و ناچار او را از محوطه خارج کردند و پزشکی از بستگان که همراه بود، آمبولی به ایشان تزریق کرد و در این خلال، جوانی شعر زیبایی خواند که خود سروده بود.

خواهر قاضی، پس از آنکه کمی بهبودی، مجدداً شروع به صحبت کرد که ناگاه سر هگت سپهر، با حالتی صبحانه به طرف مردم آمد و با

بر «های گوش حراش» به وی تکلیف کرد که سکوت کند.

خواهر فاطمی حروخید که برادر مرا کشید، آنچه التماس کردم بگذارید لافل پلک باز او را بینم مانع شدید و حتی نگذاشتید فرزند دو ساله‌اش را نزدش برسد و او را از دیدار دردانه‌اش محروم کردید. برادرم را بسا ۴۱ درجه تب پیریان کردید و حالا توفع دارید سکوت کنم و عزاداری نکلم، مرا همین‌جا بکشید.

مرهنگ گفت: نمی‌گذارم صحبت کنید.

دکتر سعید فاطمی، فرزند همین خانم و سردبیر روزنامه بانظر امروز گفت: آفتاب مرهنگ! طبق قانون اساسی و منشور مال متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، شما نمی‌توانید جلوی تعلق و بیان را بگیرید.

ولی گوش شنوایی در کار نبود، ایذا دهنده داد که دکتر سعید فاطمی را دستگیر کنند اما ما وجود این، مادر او یعنی خواهر دکتر فاطمی، همچنان به سخنرانی علیه رژیم و استعمارگران جهانی ادامه می‌داد.

اگر سہ ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت
 سہ ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت
 گود دکان کس ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت
 دکانی خباب ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت
 حصہ مع خیر ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت
 ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت
 ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت ہفت